

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234065

UNIVERSAL
LIBRARY

فَبَشِّرْ عِبَادِي الَّذِينَ سَمِعُوا الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ
أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ
هُمْ أَوْلَى الْأَلْبَابِ

حقیقت

مذہبِ نیچری بیان حال
نیچریان

تألیف جمال الدین حسینی ۱۲۹۸ھ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مولانا جمال الدین الحسنی

درین روزها از تمامی ہندوستان چہ مالک مغربہ و شمالیہ و چہ آودہ و چہ
پنجاب و چہ بنگالہ و چہ سند و چہ حیدرآباد و کن حداسے پنچر پنچر بگوش میرسد
و در ہر بلدہ و قصبہ معدودی چندہ لقب بہ پنچر می یافت می شوند و چنان
ظاہر می شود کہ این فرقہ ہمیشہ در از دیاد و افزونی است خصوصاً در مسلمانان
و از اکثرے ازین گروہ پرسیدم کہ حقیقت پنچر چیست - و این طریقہ
از چہ وقت ظاہر شدہ است بہ - و آیا این جماعت پنچر تہ بدین مسلک جدید در
اصلاح مدنیت میکوشند و یا آنکہ ایشان را مقصد دیگر است - و آیا این طریقہ
مسانی دین است و یا آنکہ ہیچوجہ مخالفتہ با دین ندارد - و چہ نسبت است در
آمار این طریقہ و آثار مطلق دین در مدنیت و ہیئت اجتماعیہ - و این طائفہ
اگر قدیم بودہ است پس چرا تا کنون در عالم منتشر نگردیدہ است و اگر جدید است
چہ اثرے بر دہجد ایشان مترتب خواہد شد - و لکن ہیچیک از ایشان
جواب شافی و کافی ازین سوالات من ندادند - و لہذا تمتمسم کہ آن جناب
حقیقت پنچر و پنچر برا مفضلاً از براسے بندہ بیان فرمائند فقط
محمد واصل مدرس رہاضی مدرسہ اعزہ حیدرآباد و کن

۱۹ محرم ۱۲۹۶ ہجری

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّهِ

ای دوست عزیز

نخچه عبارتست از طبیعت - و طریقه پیچیده که در ریفقه و هر چه است که در قرآن در این
و ثالث قبل از میلاد مسیح در یونان است تا آن ظهور نمود و پدید آمد و مقصود اصلی این
طریقه پیچیده رفع ادیان و تاسیس اساس باحت و اشتراک است در میان
جمله مردم و از برای اجرای این مقصدیها می بایست بکار برده اند و باینها
مختلف خود با ظاهر ساخته اند - و در هر استی که این جماعت پیدا شوند
اخلاق آن امت را قاسم کرده سبب زوال آن گردیدند - و اگر کسی در این
و مقاصد این گروه غور کند بخوبی برود و پدید خواهد شد که بغیر از دنیا و دنیا
و تباهی هیئت اجتماعی نتیجه دیگری بر آرد و اینها مترتب خواهد گردید -
و بلا ریب که دین مطلقاً سلسله انتظام هیئت اجتماعی است بدون دین
هرگز اساس دینیت محکم نخواهد شد و اول تعلیم این طریقه بر انداختن
ادیان است - و تا سبب عدم شیوع این طریقه با آنکه از ویران زمان ظهور نمود
اینست که انتظام عالم انسانی که اثر حکمت بالغه الهیه است همیشه نفوس بشر را
برین داشته است که درازا این طریقه سعی نماید و بدین جهت هیچ وقت اولیای
و پدیدار کے حاصل نشده است - و از براسه شرح و بیان آنچه ذکر شد
رساله صغیره فی انشاء نمودم انشاء الله مقبول خود عزیز می آن صدیق قابل
خواهد گردید و البته ارباب عقول صافیه بنظر اعتبار بدین رساله خواهند نگریست
و آن رساله اینست

الذین قوام الامم و اولی الفلاح هم + البشریتة تجر ثومة الفساق و ارومه الاداد
 و فيه سعادتها و علیها ممدلا + ومنها حنراب البلاد و هها هلاك العباد
 لفظ نیچر در جمیع افکار هندوستان دین روزه شایع و ذایح گردیده است و در هر مجمع
 محفلی ذکری ازین لفظ میرود و خاص و عام هر یکی بر حسب دانش خود توجیهی و تفسیری از برای
 این کلمه میکند و لکن غالب آنها از حقیقت و اصل و وضع آن غافلند - لهذا بر خود و بر
 که معنی حقیقی این کلمه مراد اصلی او را بیان کنم و حال نیچر بان را از ابتدا توضیح نمایم و متنا
 و مفاسدیکه ازین گروه در عالم دینیت و هیئت اجتماعی سرزده است بر حسب تاریخ مفضل
 شرح و بسط و هم در سربان عقلی و انما یکم که این طائفه در هر تلی که یافت شود لایزاله موجب
 زوال و اضمحلال آن ملت خواهد گردید -

پس میگویم آنچه از تواریخ صحیح ظاهر میشود نیست که در قرن رابع و ثالث قبل از میلاد مسیح
 حکمای یونان بر دو گروه منقسم گردیدند - گروهی برین ذاهب شدند که ورا می این
 موجودات حسب سبب و سوامی این کمونات ماده موجود است مجرد از ماده و ماده و آن موجودات
 منزهند از لوازم و عوارض اجسام و مقدس و مطهرند از نقایص جسمانیات و گفتند که
 که سلسله این موجودات ماده و مجرد همه منتهی میشود بوجد مجرد و بکه از جمیع الوجوه بسیط است
 و هیچ وجه در و تالف و ترکیبی متصور نمیکرد و وجود او همین با هیئت و حقیقت او میباشد و هیئت
 و حقیقت او همین وجود او است و او است علت اولی و باعث حقیقی و موجب اصلی و خالق
 جمیع موجودات چه مادیات بوده باشد و چه مجردات و این جماعت مشهور گردیدند بنام این
 یعنی خداپرستان چون فیثاغورس مسقراطه افلاطون و ارسطو و اضراب ایشان -
 و گروهی برین اعتقاد کردند که بغیر از (مایثیر) یعنی ماده و مادیات که یکی از جوهرات
 خمس

مرک بشود چیزی دیگرست موجودیست و این طائفه نامیده شد با قدیمین و چون سبب تاثیرات
مختلفه و خواص متنوعه مواد از آنها سوال شد اقدیمین این جماعت جواب دادند که جمیع تاثیرات
لازمه ناشی از طبع مواد است و طبع را در زبان فرانسوئی (ما توره) و بلسان انگلیزی
(پتچر) مینامند و ازین جهت این جماعت بطبیعیین نیز مشهور گشتند و طبیعی را بزبان
فرانسوئی (ما توریسم) میگویند و ما تورا (ما توریسم) —

دستپس این در کیفیت تکون کواکب و پیدایش نباتات حیوانات پیشینیان این گروه
یعنی ما توریین اختلاف کردند. برخی برین قاضی شدند که پیدایش هیات علویه و سفلیه
و تکون این مواد محکمه متفقانه بر حسب اتفاق بوده است و گویا آنها بسبب سخافت عقل خود
قابل بجواز ترجیح بلا مرجح شده اند و ابتدای این قول از ذی قراطیس بظهور پیوسته آید
گفت جمیع عالم از ارضیات و سمویات مؤلف است از اجزای صغیره صلبه ایکه متحرک بالطبع
است و از روی اتفاق بدین هیات و اشکال جلوه گرفته است —

و بعضی دیگر بر آن قائل شدند که سمویات و کره زمین برین هیئت خود از ازل الازل
بوده و خواهد بود و سلسله انواع نباتات و حیوانات را ابتدائی نیست و در هر مرتبه
نباتیت متعرج و در هر یکی از آن نباتات که متجدد بر رویست پنهان و پنهان جزا و همچنین در
هر جزئی که از جراثیم حیوانات حیوانیت پدید آمده در حالت کمال خلقت و در هر یکی
از آن حیوانات پنهانی جراثیم است مخفی و بکذا الی غیر الزبایه و ازین قاضی شدند که لازم
برین قول وجود مقادیر غیر متناهی در مقدار تمناهی —

و جماعتی اعتقاد کردند که سلسله انواع نباتات و حیوانات قدیم است چنانچه نظایات و هیات
علویات و سفلیات قدیم میباشد و لکن جراثیم نباتات و حیوانات ازلی نیست بلکه هر فردی

از افراد آنها نیزه قابل است از تکون جراثیمیکه مشابه و مشاکل خود بوده باشد و ازین جهت
 که بسا حیوانات ناقصه الاعضا هست که از آنها حیوان تمام الخلقه بوجود میآید -
 و شکر ذمه سئ گمان خود را بنوع اجمال بیان کرده گفتند که انواع نباتات و حیوانات هر دو
 زمان و تتالی و هئور از صورت بصورتی متبدل شده تا بدین صورت عالیته رسیده است
 و بدین گمان از (آب قنور) که اتباع (دیو جانس) کلبی میباشد بطهور رسیده و او گفت
 که انسان اولاً مثل خنزیر با پر از مو بوده است و رفته رفته بدین هیئت حسنه درآمده است
 و هیچ دلیل برین معنی اقامه نکرده که چرا باید مرور زمان علت تبدل صورت گردد و در
 رمتاخرین این گروه یعنی نوح بها چون دیدند که علم زو کوجیا یعنی طبقات الارض بطا
 قول بعدم تناهی سلسله انواع را ابتدا ازین قول نکول کرده پس از آن اختلاف کردند
 اولاً در تکون جراثیم انواع نباتات و حیوانات - طائفه گفتند که جمیع جراثیم انواع
 در آنوقت تکون یافت که التهاب که زمین روی بنقصان نهاد و اکنون هیچ وجه
 جراثیمه سئ متکون نمی شود -

و جماعتی گفتند که اکنون هم تکون جراثیم میشود خصوصاً در خط استوا بجهت اشتداد حرارت
 و هر دو می این طائفه عاجز شدند از بیان اسباب حیات این جراثیم چه حیات آنها نباتات
 نباتیه بوده باشد و چه حیات حیوانیه خصوصاً در وقتیکه ملاحظه کردند که حیات فاعل است
 در بسا نظایر جراثیم و موجب التمام آنهاست و آوست که اجزای غیر حیوانیه را بنسبت حیوانیه
 و زرمه میگردد و هر وقتیکه درجات نقصانی شود در تماسک و تجاذب آن بسا نظایر
 این کسشی روی میدهد - و معشری را چنان خیال شد که این جراثیم باز بدین صحن
 انفصال از کرة آفتاب پوده است، و این بسا عجیب است زیرا آنکه آنها میگویند که بدین

غیر حسیه

در آن هنگام قطعه می بود از پیش پس چگونه شد که آن جراثیم و بزهره ها محرق نگردید و اجزاء آنها از یکدیگر متلاشی نشد -

و مائیات این جماعت متأخرین بجز پها یعنی ما و تین اختلاف کردند در تحوّل آن جراثیم از حالت نقص بحال و از عالم نامتأسی بدین صورت و هیات مُتَقَنَّهُ محکم -

برخی برین رفتند که هر نوعی را جراثیمیست مخصوص و آن جراثیم بمقتضای طبیعت خویش حرکت نموده و اجزاء غیر حیّیه را بتغذیه جزاء خود کرده بلباس نوع خویشتن جلوه گرمی شود و ازین تغافل درزیدند که در تحلیل کیمیاوی هیچ تفاوتی در میان نطفه انسان و نطفه گاو و فرسیدانی شود و در سبک از نطفهای آنها زیاده و نقصانی در عناصر بیطه نیست پس اختصاص و امتیاز از کجا آمد -

صنعتی برین قرار دادند که جراثیم جمیع انواع خصوصاً حیوانات مساویست و هیچ فرقی و تفاوتی در آنها نیست و انواع را نیز امتیاز جوهری حقیقی نیباشد و لهذا گفتند که آن جراثیم بمقتضای زمان و مکان و بحسب حاجات و ضرورات و بموجب قواعد خارجیه منتقل میگردد و از نوعی بنوعی دیگر و متحوّل میشود از صورتی بصورتی اُخری و رسیدن طائفه (دارون) میباشد و او کتابی تألیف کرده در بیان میکند که اصل انسان میمون بود و رفته رفته در قرون متتالیه بسبب ادعای و بواعث خارجیه از صورت میمونی تبدیل و تغییر یافته به برنغ (ارن اوتان) رسیده و از آن صورت منتقل گردیده با قول درجه انسانی پانها که جنس (پامهام) ه سائر نفع بوده باشد پس از آن بعضی از افراد انسان عروج نموده بر اُفق اعلی از اُفق دیگرها مقام گزید و آن اُفق انسان فوقانی است و بحسب زعم این شخص ممکن است که بعد از مرور قرون و گزیده

نیشها نیشل گردد و فیلهها تدریجاً پیشه شود —

و اگر از او پرسیده شود که انواع درختها و نباتات شکم در همیشه و جنگلهای هندوستان از قدیم
بوده و در یک بقعه از زمین پاشی گل و بیک آب و هوای تربیت می شود بجهت سبب آنها
در بینه و طول و اوراق و از بار و اثمار و طعم و عمر مختلف میباشد و چه دو اعمی و بو عمت
خارجیه در آنها تأثیر کرده است با وحدت آب هوا و مکان البته بغیر از عجز چیزه و دیگر
اظهار نخواهد کرد —

و اگر گفته شود او را که ما جهان تجزیه (ارال) و تجزیه (کسپتان) با اشتراک آنها و از کل
و منتشر و سابق آنها در یک جولان گاه چو اشکال و هیات آنها مختلف گردیده است
بجز زبان خوانیدن چه جواب خواهد داد —

و همچنین اگر سوال شود از او از حیوانات مختلفه الصور و القوام یک در یک منطقه میباشد
و زیست آنها در سایر مناطق متعسرست و یا از حشرات متباینه الخلقه و ترکیب یک قدرت
مرفوع مسافات بعیده نذار و سوا می گنفت چه صلت بیان میکند —

بلکه اگر بدو گفته شود که آن جراثیم ناقصه الخلقه فاقد الشعور را که راه نمائی نمود با
این اعضاء و جوارح ظاهریه و باطنیه متقنه محکمه ای که حکماً از اکتنا ایتقان و احکام آنها
عاجز و ارباب فیسیولوجیا از تعداد و منافع و فوائد آنها قاصر مانده اند و امتیاج و نیازند
کور و اعمی چه گونه چنین مرشد کامل و راهبر و انا گردید جراثیم را بسوی جمیع این کمالات
صوریه و معنویه البته تا ابد الابدین سرازور یامی حیرت بدر نخواهد کرد —

و این بیچاره را فقط مشابهاً و مماثلت ناقصه ای که مپاؤن انسان و میمون است و ربانیه
خرافات انداخته است و برای تسلیه قلب خود بواهیاتی چند تشک نموده است —

یکی آنکه اسبهای سبزی را در بلاد روسیه مومی آنها بیشتر است از سبهای نیکه در بلاد عربیه
 چونکه میاید و بسبب این را حاجت و عدم حاجت قرار داده است و حال آنکه علت این بعینه همان
 علت کثرت نیامات و قلت آنهاست در بقعه واحده در سنین مختلفه بر حسب بسیاری اهل
 و در فورمیا و کئی آنها و همان علت نفاقست و لاغری ستگان بلاد حجاز و سمن و غیر نجی
 باشندگان بلاد بارده است بسبب کثرت تحلیل و قلت آن -

و دیگری آنکه اور وایت میکند که جماعتی دهناسمی سبهای خود را میبرند و چون چندین
 برین مواظبت کردند پس از آن سبهای آنها خلقت بی دُم زائیدن گرفت و گویا میگویند
 چون حاجت بدم مانند طبیعت نیز از دادن آن سر یا زرد و این سبچاره استم و اگر بوده
 از استماع این خبر که عربها و عبرتها از چندین هزار سال است که نتوان میکنند و با وجود
 این یکی از آنها هم تاکنون مختون زائیده نشدست -

و بعضی دیگر از متأخرین این ماده تین یعنی نیچر بها چون بر مفاسد احوال اسلاف خود
 مطلع شدند از آزار آنها اعراض نموده طرز جدیدی پیش گرفتند و گفتند ممکن نیست که
 که ماده غیر شاعره علت و موجب این نظامات متقنه و بیات محکم و اشکال اینقه و صدور
 حسته عجیبه گردد و لهذا برین ذاهب شدند که باعث و سبب این انتظامات علویه و سفلیه
 و مقتضی تمامی این صور مختلفه سه چیز است (ما یبتر) (فرس) (انگیانس)
 یعنی ماده قوه و ادراک و چنین گمان کردند که ماده بسبب قوتیکه در وی باشد و بتاری
 شعور و ادراک خود خورشیدن را بدین اشکال و بیات محکم جلوه داده و میدهد و هرگاه بسکه
 بصور اجساد حیثه متلبس میشود چه آن اجساد حیثه نباتیه بوده باشد چه حیوانیه براس
 حصه نوع و شخص مراعات آلات و جوارح را مینماید و ملاحظه از من و امکانه و حصول میکند

و چون ریسمان باطن پوشیده است ازین فاعل شدند که اعتقاد خود این جماعت و سایر
متأخرین مادیین بر ترکیب اجسام از اجزاء ذی مقرطیسیه این اصل را که بنهر اجد و جد بست
آورده اند و بدان دل خویشتن را راضی ساخته اند مختل و بلا فائده میسازد -

زیر آنکه هر جزو ذی مقرطیسی را درین هنگام قوه ایست خاصه و شعوریت خاصه بحیث آنکه
ممکن نیست قیام عرض واحد بوحث شخصیه بر دو محل -

و چون چنین نباشد پس از ایشان سوال کرده میگویم این اجزاء منفصله منشره از کجا
بمقاصد بگذر آگاه شدند و بکدام آلت تقسیم مطالب خویشتن نمودند و در کدام مجلس
(پارلمان) و محفل (سنات) مشورت کردند از برای تشکیل این حکومت انقیادیه
و این اجزاء متفرقه چگونه آنگاه که اگر در بیضه مصغری باشند باید آنجا بیست مرغ
و نه خوار برآیند و منقار و حوصله را بدان گونه تشکیل نمایند که زبست آن شاید و اگر
در بیضه شاهین و عقابی باشند باید منقار و مخالب او را چنان نمایند که بجا رشک را گردان
بیاید و از کجا دانستند قبل از وقوع که این پرنده گوشت خوار خواهد شد و در وقتیکه
سگی ماده بصورت بچه سگی ماده متشکل و متصور شدند چگونه فهمیدند پیش از حصول که این
سگ میباید آکبتن خواهد شد و بچه های متعدد در دفعه واحده خواهد آورد پس باید
از برای او پستانهای متعدد انشاء کرد و این اجزاء منطاشیه چگونه تعقل کردند که
حیوانات در زبست خود محتاجند بقلب و ربه و کبد و مع و مخج و سایر اعضا و جوارح
هم البته این کرده پس از شنیدن این سوالات سر بجز حیرت فرود برده هیچ جواب نخواستند
و آنکه چشم عقل را کور کرده بگویند که هر یک ازین اجزاء ذی مقرطیسیه عالم است بجمع مکان
و مایکون و بنام اجزای آنکه در عالم وجود است چه در عالم علوی بوده باشد و چه در عالم سفلی

و آزان است که بر یک از آنها حرکات خود را بر وفق حرکات اجزاء دیگر کرده تا آنکه خلاف
انتظام حاصل نشود و بدین سبب عالم بر یک نظام و بر یک بیتی و ماده قائم و دائم است
پس هر بقوت من خواهم گفت اولاً لازم میاید برین قول که در این بعد صغیر جزو و مقترن
که بکسر شکوب بهم نظر نمایند ابعاد غیر متناهی میبوده باشد زیرا آنکه هر صورت علمیه ای که
در ماده سنی از مواد مرشتم گردد لاجمله جزئی از بعد آن را فرا خواهد گرفت و صورت علمیه
آن جزا بنابرین رأی فاسد غیر متناهی است پس باید در آن جزا متناهی ابعاد غیر متناهی
بوده باشد و این بداهت عقل باطل است -

و ثانیاً چون اجزای ذی بشرط طبیعت چنان شاعر و عالمند پس چرا کموتات خود را که عبارت
از نفس آنها میباشند بحال خود نمی رسانند و چرا در خوبستن احوال در و در وجع و آلم
پنمایند و چه سبب است که ادراک انسان و سایر حیوانات که عین ادراک همان اجزای
برین قول از کتاه حال خود عاجز و در حفظ حیات خوبستن قاصر است - و عجیب تر این است
که متأخرین مادیین با همه خرافات باز در بعضی امور حیران مانده آن را نتوانستند هیچک
از مبادی و اصول فاسده خود چه حجج بوده باشد چه شعور منطبق گردانند زیرا آنکه در پی
که پاره سنی از کموتات مختلفه الخواص و چون تجلیل می کنند عناصر اصلیه آنها
بندها بعد از مجموع این خسر عجیبات رجحاً بالغیب برین قائل شدند که اجزای ذی بشرط
را اشکالیست مختلف و بر حسب اختلاف اوضاع آن اجزاء و تمایز اشکال با یک
آثار متباینه بر آنها مترتب می شود -

و باجمله این ده مذهب مذہب آن گروه است که انکار مینمایند الوهیت را و قائل بوجوه
صانع تعالی نیستند و این گروه چه در عرف خود آنها چه در عرف متاخرین مادیین و

طنبی بین و در هر بین نامیده شدند و اگر میخواهی بگوئی نجرها و ناتور لیسها و ماتیر لیسها -
 و اما فیما بعد رساله‌ی در تفصیل مذہب اینها خواهیم نوشت و فساد اصول این گروه را نیز
 عقلیتہ ظاهر و آشکارا خواهیم نمود و چنان گمان نشود که مقصود ما اعتراض برین پیاجو یعنی
 خلبوسهای (پهلوان پنجه) هندوستان خواهد بود و عاشاره نیز آنکه اینها را حفظ و نصیبی از
 علم و دانش و معرفت نیست بلکه پیره‌ی هم از انسانیت ندارند و البته این گونه اشخاص
 نه قابل سوالند و نه قابل جواب و نه قابل خطاب و اگر قابلیت هم در آنها بوده باشد نسبت
 که اگر کسی بخواند (تیار) و یا تاشامی (کت پتلی) امم متدنه بعمل آورد و در آن وقت
 بخار می‌نماید بلکه غرض اصلی بیان واقع و کشف حقیقت و اظهار حق خواهد بود -
 و اما الان میخواهم نقطه مفاسدیکه از گروه ما در بین یعنی نجرها در عالم مدنیت واقع شده
 و مضاریکه از تعلیمات ایشان بهیئت اجتماعیه رسیده است بیان کنم و فضیلت و مزایای
 و منافع او بیان را خصوصاً در بابت اسلامیه را توضیح و تبیین نمایم -
 پس میگویم ما و بین یعنی نجرها در اجبال و اُمم باشکال متعدد و بصورت متنوعه و بهیئت
 گوناگون و باسامی مختلف ظهور و بروز نموده اند - گاهی خود را با اسم حکیم ظاهر ساخته اند
 و زمانی به پیرایه رافع ظلم و دافع جور جلوه کرده اند - و وقتی بلباس عالم الاسراء
 و کاشف الرموز و الحقائق و صاحب علم باطن قدم در میدان نهاده اند - و هنگامی
 ادعا کرده اند که مقصود ما رفع خرافات و تنویر عقول امم است - و ابائی بصورت محبت
 فقر و حامی ضعیفان و خیرخواه بیچاره گان برآیده اند - و ساعتی از برای اجرامی مقصد
 فاسده خود دعوتی نبوت نموده اند نه چون سائر انبیاء گذشته - و گاه گاهی هم خود را متدین
 و مذهب و خیرخواه امت نامیده اند -

و لکن در هر چیل که یافت شدند و در هر قوم که پیدا شدند و در هر امت که ظاهر شدند و بهر لبها
 و بهر اسم که بر آمدند بسبب مباهمی فاسده و اصول باطله و تعلیمات مضره و آزار مهلک و اقوال
 مینه خود موجب زوال آن چیل و باعث اضمحلال آن قوم و عدت نثار آن امت گردیدند
 و هیئت اجتماعیة آن امم را اعدام نموده احاد آنها را متفرق کردند -

زیر آنکه انسان مخلوق حیوانی و این مخلوق حیوانی بر حرص خون خوار است و بسبب او یان در
 صدر او قل عقاید و خصائل چند حاصل شده بود که اُمم و قبائل آن عقائد و خصائل را بطور
 اِزث از آباء و اجداد خود فر گرفته بد آنها تعدیل اخلاق خویش را می نمودند و از شر و فسق
 که بر هم زنده هیئت اجتماعیة است اجتناب میکردند و از نتایج آنها عقول خویش را بمبارت
 سبب سعادت و اساس مدنیت است منور میساختند و بدین جهت آنها را نوعی قوام
 و ثبات حاصل میشد و این طائفه نچریه در هر امتیکه ظهور میکرد در ابطال آن عقائد و
 آن خصائل میکوشید و از آن خلل در ارکان بنیة اجتماعیة آن امت راه یافته روی
 بتلاشی مینهاد و تا آنکه بالمره مضحل گردد و چنانچه اکنون هم ره سپر همین طریقه فاسده مینماید
 بیان این شیخه واضح این است که انسانها را از دیر زمان بسبب او یان سته اعتقاد
 و سته خصمت حاصل شده است که هر یک از آنها رنگینست رگین از برای قوام ملل و پایدار
 هیئت اجتماعیة و اساسیت محکم در مدنیت و ترقیات اُمم و قبائل و موجبیت فعال از
 برای دفع شر و فسادیکه بر باد و هنده شعوب است -

نخستین آن عقاید بلذنه جلیله اعتقاد است بر اینکه انسان فرشته است زمینی و او است
 اشرف مخلوقات و دومی یقین است بر اینکه امت او اشرف امم است و بجز از امت او
 همه بر باطل و بر ضلالتند و سیمی جزیم همت بدینکه انسان درین عالم آمده است از برای

استحصال کمالات لائقه آنیکه بدانها منتقل گردد بعالمی افضل و اعلی و اوسع و اتم ازین عالم
 تنگ و تاریک که فی الحقیقه اسم بیت الاحزان را شایان است -

و غفلت نباید ورزید از تاثیرات عظیمه این عقاید ثلثه در بنییت اجتماعیه و منافع جمیلیه آنها
 در مدنیّت و فوائد کثیره هر یکی در انتظامات و ربوابط اتم و ثمرات جمیله هر واحدی
 از آنها در بقا، نوع انسانی و زیست افراد آن با یکدیگر بطریق مسالمت و موافقت
 و نتایج حسنه هر فردی از آنها در ترقیات ملل در کمالات عقلیه و نفسیه -

بجیت آنکه بر اعتقاد ویرا بالبداهه خواص و لوازمیست که مستحیل است انفکاک آنها
 و یکی از لوازم اعتقاد انسان بر اینکه نوع او اشرف مخلوقات است اینست که اوقفاً استنکاف
 و استکبار خواهد کرد از خصایصها میبیمیه و تنفر خواهد نمود از صفات حیوانیه و بیج ریبی -
 که هر قدر این اعتقاد محکم تر گردد آن استنکاف اشتداد خواهد پذیرفت و هر قدر آن استنکاف
 قوت گیرد و ترقی آن انسان در عالم عقلی زیاده خواهد شد و بمقدار ترقی در عالم عقلی صعود
 و خروج اوست در مدارج مدنیّت تا آنیکه یکی از ارباب مدینه فاضله شده زیست آن با
 برادران خود که بدین پایه رسیده است بر اساس محبت و حکمت و عدالت نهاد خواهد شد -
 و این غایت مراد حکمت و نهایت سعادت انسانیت در دنیا - پس این اعتقاد
 بزرگترین رادعیست انسان را از اینکه زیمیت کند در جهان چون خران و حشی و گادان
 و شتی و تعیش نماید و درین عالم چون بهائم بیا با آنها در آمیژی گردد و بزنده گانی انعام و
 چهار پایان که قدرت بر دفع مضار و آلام و اسقام ندارد و طرقتی حفظ حیات خود را چنانچه
 باید نداند و همه عمر را بوحشت و هشت و خوف گذرانند - دسترگترین زاجر میست افراد
 انسانیّه از اینکه یکی دیگر را چون اسود کاسره و ذآب ضاریه و کلاب عقوره پاره پاره نما

و عظیم ترین مانعیت از مشابیهت و مماثلت حیوانات در صفات خسیسه و نیهه - و نیکوترین
 سائقیت بسوی حرکات فکریه و استعمال قوای عقلیه - و مؤثرترین سبب ایست
 از برای تهذیب نفوس از دنس و زواجل - غور کن اگر قومی و قبیله ای را این گونه
 اعتقاد و نباشد بلکه بالضد احاد آن را چنان عقیده باشد که انسان مثل سایر حیوانات
 بلکه پستتر از آنهاست چه قدر دنیا و دنیا و زواجل از آنها سر خواهند زد و چه شرارتها از ایشان
 بظهر خواهد پیوست و نفوس آنها چه قدر پست و دنی خواهد شد و عقول ایشان را چگونه
 و قوف حاصل شده از حرکات فکریه باز خواهد ماند -

دیگی از خواص یقین برینکه امت او افضل اُمم است و بغیر آن همه بر باطل انداخته
 که لامحال صاحب این عقیده در صد و مبارات و مبارات و همسری سائر اُمم خواهد بر آید
 و در میدان فضائل با آنها مسا بقت خواهد نمود بلکه در جمیع مزایای انسانیست چه مزایای
 عقلیه بوده باشد چه مزایای نفسیه و چه مزایای معیشت برتری و فوقیت بر سائر
 اقوام را طلب خواهد کرد و هرگز با انحطاط و خست و دمانت و فرومایگی خود و امت خویش
 راضی نخواهد شد و هیچ شرف و عزت و بر و مندی و سعادت و رفاهیت ایرا از برای
 قوم بیگانه نمیخواهد و دید مگر آنکه اعلی و افضل از آنها بجست قوم خود خواهد خواست چونکه
 بسبب این اعتقاد خود را و قوم خویش احق و الیق و ستموارتر میداند بجمیع امور که
 در عالم انسانی فضیلت و مزیت و شرف شمرده می شود و اگر از قوا سر خار جسته قوم آن را
 انحطاطی در یکی از مزایا و فضائل انسانیست دست داده باشد هرگز قلب او را راحت
 و آرام حاصل نمی شود بلکه همیشه ناخوار و در علاج آن خواهد کوشید - پس این عقیده
 افضل ترین سبب است از برای تسابق اُمم در مدنیست - و بزرگترین علت است

بجهت طلب علوم و معارف و صنایع - و محکم ترین موجب است از برای سعی اعم در استحصال
 و داعی جماعت کلمه و بداعت شرف - تدبیرنا اگر مکنه از این یقین نباشد چه قدر بطهار
 حاصل خواهد شد و حرکت اعاد آن بسوی فضائل و چه قدر فتور در بهت آنها پدید خواهد گردید
 و چه اندازه فرومایگی و بیچاره گی آن امت را فرا خواهد گرفت و چگونه در عبودیت و ذل
 و خواری خواهد ماند خصوصاً اگر خود را پستتر از سایر ملل بداند چون قوم (پشیر) و (مانگس)
 و یکی از حقیقیات جزم بدینکه انسان در این عالم آمده است از برای استحصال کمال است
 تا آنکه منتقل گردد به عالمی اوسع و اعلی نیست که چون این اعتقاد کسی را دست دهد بر هیچ ضرورت
 و لزوم صاحب آن عقیده هر وقتی سعی خواهد نمود در تزئین و تنویر عقل خود معارف حقه و علوم
 صدقه و خرد خویش را باطل نچاید گناشت و آنچه در دویعه گذشته شده باشد از قوی
 فعاله و مشاعر عالیله و خواص بنیله همه را با جهاد و تمام از کون بعالم بیرون بر آورده بر نهضت
 شهید و جلوه خواهد داد و در جمیع از منتهیات خود از براس تهذیب نفس خویش از صفات
 روید که کشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید و تاملی اندک
 اجتهاد خواهد کرد که اموال را از نظر بق لایق و سزاوار بدست آورده از مسالک دروغ گویی
 و حیلک بازی و خیانت و خدعه کاری و رشوت خواری و تعلق کلبی و بدان را بیکه لایق
 و زبیده است صرف نمایند بر باطل - پس این عقیده بهترین داعی است بسوی بهت
 ایکه اساس آن بر معارف حقه و اخلاق مهذبه میباشد - و نیکوترین مقتضی است از برای
 قوام بهت اجتماعیه ایکه عاود آن معرفت به شخص است حقوق خود را و سلوک او سست بر ملا
 مستقیم عدالت - و قوی ترین باعث است بجهت روابط اعم ایکه بنا بر آنها بر معاصی احد
 معاملات است از روی راستی و صداقت - و گزیده ترین سبب است از برای سلامت

و موادعت اصناف انساها بجهت آنکه مسالمت ثمره محبت و عدالت است و محبت و عدالت نتیجت
 سجایا و اخلاق پسندیده میباشد. و اوست آن یگانه عقیده ایکه انساها را از جمیع شرر برنازید
 و از وادیهای شقا و بدبختی آنها را نجات داده در مدینه فاضله بر عرش سعادت بنشاند
 تصور کن اگر امتی را این عقیده نباشد چه قدر شقاق و نفاق و دروغ گوئی و حیلله بازی و کثرت
 خوارسی در میان آن امت شیوع خواهد گرفت و چه آذانه حرص و آرزو و غرور و انقیال ابطل
 حقوقی و مجادله و مقابله شهرت خواهد پذیرفت و آنچه مقدر تهاون در دستخصل سعادت است
 و اما آن خصائل عکسه ایکه سبب اویان از دیر زمان در اتم و شوب حاصل شد است یکی از آنها
 خصلت جیاست و آن انفعال نفس است از ایمان فعلیکه موجب تقبیح و تشنیع بوده باشد
 و تا اثر اوست از تلبس به التیکه در عالم انسانی نقص شمرده شود. و باید دانست که تا تاثیر
 این خصلت در ان نظام نیست اجتماعت و کج نفوس از ارتکاب افعال شنیعه و اعمال معیبه
 از صد با قانون و هزار با محتسب و هزار با پولیس بیشتر است زیرا آنکه چون جیانباشد نفس
 در اثره ذالت و سفله گی قدم بندد که ام حد و کلام جزا بر آن را منع تواند کرد و از افعالیکه
 موجب فساد هیست اجتماعت است سوامی قتل و این هم نشاید که چون (سئل) جزا بر عمل
 قبیحی قتل قرار داده شود. و این صفت ملازم شرف نفس است و انفلکاک یکی از دیگر
 نشاید و شرف نفس در نظام سلسله معاملات است و اساس دستوری جهانها و استوار
 جهود است و تا به اعتبار انسان است در قول و عمل. و این شیمه یعنی شیمه نخوت و غیرت است
 که سبب اختلاف حیثیات بدو اسم نامیده شده است و غیرت موجب حقیقی ترقیات
 اسم و شوب و جاهل است در علوم و مهارف و جاه و شکت و عظمت و غنی و ثروت و اگر
 امتی را غیرت و نخوت نه بوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نمخواهد شد بلکه همیشه

و خست و دناست و ذل و مسکنت و عبودیت خواهد ماند - و این ملکه یعنی ملکه حیا ریشه است که
 در اجتماعات و معاشرت انسانیت است چونکه اشکاف در میان جمعی صورت نه بند مگر بحفظ
 حدود و حفظ حدود هرگز حاصل نشود مگر بدین ملکه شریفه - و این سجیه است که انسان را
 با اب حسنه مزین میسازد و از افعال بشعه حیوانات دورینماید و بتعبدیل و تقویم حرکات
 و مسکنات دعوت میکند و بدو انسان از سایر حیوانات امتیاز یافته بازدارنده همبیت برود
 مینهد - و این آن یگانه خلق است که حش بر همسری ارباب فضائل میکند و از تقاضای
 منع ینماید و نیکگذارد انسانها را که بجهل و نادانی و دناست و سفلیگی راضی شوند - و این
 همان خلّه است که تحقیق و پایداری امانت و صداقت بدون او ممکن نشود - و این نخستین
 و صفت است که معلم و مرتبی ذی ناصح بدست یاری آن بکارم اخلاق و فضائل صورتیه و معنویه
 و شرف ظاهری و باطنی دعوت میکند آیا ملاحظه میکنی هرگاه هستاد خواهد که شاگرد خود را
 بفضیلتی بخواند او را مخاطب ساخته میگوید شرم و حیا میکنی از اینکه قرین تو در فضیلت از
 تو پیشی گرفته است و اگر این نضلت نمیشد نه تو بچ را اثری بود و نه تشننج را اثری
 و نه دعوت را فایده ای - پس معلوم شد که این سجیه اصل همه خوبها و اساس همه فضائل
 و موجب همه ترقیات بوده است و میباشد - فکر کن اگر این صفت در قومی نباشد چه قدر
 خیانت و دروغ گوئی در میان اعاذ آن فاش خواهد شد و چه اندازه افعال رذیله بشعه
 و اعمال بشعه قبیحه جز از آنها سر نخواهد زد و چه مقدار سفلیگی و دناست و ذلت در
 اخلاق ایشان را فرا خواهد گرفت و چه گونه حیوانیت و بیبیت بر آنها طبع خواهد کرد
 و دومی امانت است و معلوم است هر شخصی را که بقاء نوح انسانی و زیست آن درین
 بر معاطات و مبادله اعمال است و روح و جان منطقات و مبادله اعمال امانت است و درین

امانت در میان آنها نباشد سلسله معاملات از یک سینه درشته مبادله اعمال بریده خواهد گردید
 و در وقتیکه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسان را درین جهان بقا و زیست ممکن نباشد
 و نیز رفاهیت و آسایش اُمم و شتوب و انتظام معیشت آنها صورت و نوع نمی پذیرد مگر یک نوع
 از انواع حکومت که حکومت جمهوریته بوده باشد و چه حکومت مشروط و چه حکومت مطلقه
 و حکومت بجمیع انواعش متشکل و متحقق نیگردد و باید ازنی شود مگر بجای آنی که بصفت ^{سری} حرا
 متصف شده در حدود و بلاد منع تعديات اجانب را نمایند و در داخل مملکت در قلع و
 قمع قتالین و فتاکین و قطاع طریق و سراق کوشند و بگردی که بشریعت و انا بوده باشد
 و قوانین و نظامات دول و اُمم را بمانند و بر منصفه حکم و قضا از برای فصل و عاوی
 حقوقیه و جنایته نشسته رفع خصومات را نمایند و با شنا صیبه که ضرایب و جبایات را
 بر وفق قانون حکومت از عموم ایالی جمع نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه
 عموم رعایا است حفظ نمایند و بکسانیکه آن اموال مدخره را بر سبیل اقتصاد و در منافع
 عمومیته ایالی چون بنادر کس و مکاتب و انشای قناتر و طرق و بنیاد و دارالشفاها
 صرف کنند و معاشات مستحقین ملت را چه حرا کس بوده باشند و چه قضات و چه
 غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و او اگر دن این جامعتهای چهارگانه که ارکان ^{بهره} ابر
 حکومتها میباشند خدمتهای خود را بنوعیکه فساد بر اساس حکومت را دنیا بد موقوف ^{است}
 بر خصلت امانت و اگر امانت در آنها نباشد راحت و امانت از جمیع احاد رعیت ^{منسلب}
 گردیده حقوقها با تمام باطل خواهد شد و تنزل و هتب فاش خواهد گردید و راههای تجارت
 بسته و ابوابهای فقر و فاقه بر زوی ایالی گشوده و خزانه حکومت خالی و طریق نجات بر
 بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت فائزانه غیر امینه اداره شود یا بالمره

مضمحل و بابدست اجانب اسیر افتاده مرارت جزو ایت را که بدتر است از مرارت انفعال زود
 نخواهد چشید. و همچنین ظاهراًست که سلطه قومی بر سایر اقوام و نفوذ کلمه آن هرگز صورت
 و قمع نخواهد پذیرفت مگر آن که اعدا آن قوم بایکدی چنان متحد و ملتزم گردیده باشند که
 بتزید شخص واحد شمرده شوند و آیین گونه اتحاد بدون وصف امانت از جمله محال است
 پس هویدا گردد که خصلت امانت قوام بقادر انسان و مقوم اساس حکومت است
 و راحت و ایت بدون او حاصل نشود. سلطه و عظمت و علو کلمه ائمه نیز در صورت بند
 و روح و جسد عدالت همین سبب است و بس. تبصره ناگراستی را این صفت نباشد
 چه مصائب و بلاها و آفات آحاد آن را فرا خواهد گرفت و چه سان فقر و فاقه و بیچاره گی
 ایشان را احاطه خواهد کرد و عاقبت چگونگی مضمحل و نابود خواهد شد.

دوستی از آن اوصاف صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسانیت
 بسیار و ضرورات معیشت آن بیشمار است و شبانیکه بدانها رفع حاجتهاست
 خود را مینماید و چیزهاییکه بواسطه آنها ضرورات خویش را دفع میسازد هر یکی و حیث
 در زیر پرده خفا خزیده و هر واحدی در ناحیه دنیوی و دنیوی است و هر یک از آنرا
 و پادمان بی نام و نشان کشیده است و همچنین مخفی نباشد که هزارها مصائب هزار
 بلاها و هزارها زاریا و هزارها آفات در هر زاویه ای از رویای عالم کین گرفته و تیر جان
 بقصد بلاک انسان در کمان او و او در حرکات زمانه نهاده است و انسان را با امانت
 این حواس ضعیفه خود هرگز میسر نشود که بر جمیع موارد و منافع مطاع گشته و دفع ضرورت
 خویش را نماید و یا آنکه بر کین کاههای بنایا گاهی یافته در میانیت وجود خویش متین کوشد
 لهذا امر افغانی از برای جلب منافع و دفع مضار محتاج است با ستعانت از پیشااعر سائر مشران

در نوع و طلب بدایت نمودن از آنها تا آنکه بسبب راه بری و دولت ایشان بقدر امکان
از بعضی از گزند هاست بمقداری از لوازم معیشت خویش را بدست آرد و این استفتا
هرگز مفید نخواهد افتاد مگر از واری صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب را بعید و بعید را
قریب و انموده نامع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد - پس صفت
صداقت رکن رکین پایداری نوع انسانیت و جمل همین جهت اجتماعیه شعوب است
و بیچ اجتماعی بدون او صورت ندهد و بیچ اجتماع منزلی بوده باشد و بیچ اجتماع مدنی مخصوص
اگر گوییم راه صداقت نباشد چه تمهید رشتنا و بدینجی ایشان را دست خواهد داد و چه گویند سلسله
انتظام آنها گسخته خواهد شد و چه سان بر پریشانی مبتلی خواهند گردید -

و این سنگدان الوهیت یعنی نجر پیدا در هر زمان که پیداشد و در هر امت که ظهور نمود ^{اصولی} مقصود
و مراد حقیقی ایشان این بود که بواسطه مبادی فاسده و اصول باطله خود آن ^{الشکل} قهر مستعد
سعادت انسانیه را که عبارت از آن عقاید نلشه شریفه و آن خصائل جلیله است گانه بوده باشد
از بیخ براندازند و در مای شقاوت و بدینجی را برومی این بیچاره انسان بکشایند و از عرض
مدتیت اش فرود آورده بر خاک نذلت و حیوانیتت اش بنشانند - زیرا آنکه
بنام تعلیمات خود را اولاً برین نهادند که هیچ ادیان باطل و از جمله واهیات و جعلیات
انسانهاست پس نشاید مبنی را که بواسطه دین و کیش از برای خویش شرافت و حقیقی بر
بر سایر ملل اثبات کند - پس ازین تعلیم فاسد که موجب فخر هم و سبب بطا و حرکت
انسان است بسوی معالی چنانچه پیش گذارش یافت گفتند که انسان چون دیگر حیوانات
است و او را مرتبتی بر جهان نیست بلکه خلقت و نظره از غالب آنها خسیس تر و پست تر میباشد
و بدین قول در مای حیوانیت را برومی انسانها کشودند و از کتاب افعال بجهت و احوال نشعه

بر مردمان سهل و آسان کردند و عیب و زنده می و افزایسرا برداشتند - و سپس ای
 کردند که بغیر ازین حیات زنده گانی دیگری نیست و انسان چون نبات است که
 بر وی دور تا بستان خشک شده بجاک عود کند و سعید آن شخص است که درین داری
 ماژ و مشتهیات بهیمنه او را دست یاب گردد و بسبب این را می باطل باز از قدر و حیانت
 و تزویر و اختلاس را رواج دادند و انسانها را بر ذاکل و جنایت دعوت نمودند و عقلمند
 از سیر بسوی کمالات و کشف حقائق باز داشتند - چگون این طاعونها و یابهای
 عالم انسانی یعنی پنجرهها دیدند که این تعلیمات فاشده در نفوس ارباب حیا مؤثر نخواهد
 و هرگز خداوندان شرم پا در دایره حیوانیت نخواهند گذاشت و با باحت و اشتراک
 در ماکل و مسلک راضی نخواهند شد ازین جهت در ازاله حیا کوشیدند گرفتند و گفتند
 که صفت حیا از ضعف و نقص نفس است و اگر نفسی قوی و کامل بوده باشد هرگز او را
 شرم و حیا از پنجهگونند علی حاصل نخواهد شد پس اقل واجب بر انسان آنست که در ازل
 این صفت بکوشد تا آنکه بکمال نفسی فائز گردد و بدین وسیله عقبات و موانع طریق
 حیوانیت را برداشتنند و سلوک سبیل بهیمنت را که عبارت است از اشتراک و باحت بوده باشد
 بر نفوس آسان کردند - پوشیده ماند که موجب امانت و صداقت حقیقه و امر است یکی
 اعتقاد بر روز باز پسین و دیگری ملکه حیا و ظاهر گردید که از جمله ارکان تعلیمات این کرده
 پنجرهها رفع آن اعتقاد و ازاله آن ملکه است پس تأثیر تعلیمات ایشان در اشاعه خیا
 و کذب بیشتر است از تأثیر قول کسیکه بنفس خیانت و کذب دعوت میکند زیرا آنکه چون
 موجب امانت و صداقت یعنی آن اعتقاد شریف و آن صفت جلیله و نفس بوده باشد
 هر وقت لایمی مقاومت با قول داعی خیانت و کذب خواهد کرد و اگر چه قوه است ضعیف باشد

زین جهت در تأثیر قول او اندکی ضعف حاصل شده گاه گاهی صاحب آن عقیده و دوا را
 با صفت از خیانت و کذب اجتناب خواهد نمود بخلاف آنکه اصل موجب از لوج نفس ستوده
 رود چونکه درین هنگام هیچ باعث و داعی از برای اجتناب باقی نخواهد ماند - علاوه برین
 چون این گروه بنا برند هیچ خود را برابر باحت و بیشتر از آن گذاشته اند و جمیع مشتهیات را
 حق مشاع پنداشته اند و اختصاص و امتیاز را اغتصاب انگاشته اند چنانچه ذکر
 خواهد شد دیگر محلی و جایی از برای خیانت باقی نخواهد ماند بجهت آنکه اگر شخصی از برای
 استحصالی حق مشاع خود میل کند را اختیار کند آن خیانت نخواهد بود و همچنین اگر
 دروغی را وسیله سازد کذب بیج شمرده نمی شود - پس معلوم شد که تعلیمات این گروه
 منجرب همه خیانت با و دروغهاست و سبب همه شرور و ذرائع و دنیا یا و خبیث است
 - و لامحاله اگر این گونه امور در امتی فاش گردد مضمحل و نابود خواهد گردید - و از آن
 چه گفتیم بخوبی ظاهر شد که این طائفه چگونه سبب هلاک و دمار امم و قبایل مشعوب میگویند
 - الا ان میخواهم بگویم که این گروه بزرگترین دشمنان انسان بوده اند و هستند و بجز
 اصلا هیچ درختی که بر مایخو لبای ایشان مرشم شده است میخو استند و اکنون هم برانند
 که آتش فساد می افروخته فامان این نوع عیچاره را سوخته اسم او را از لوج وجود برانند
 چونکه هر کس را بودی است که بقار افراد انسان درین جهان از روی ضرورت موقوف
 است بر صنایع و حرف چندیکه در شرف و خست و سهولت و دشواری متفاوت میباشد
 - و غایت بقیه و نهایت مقصود این جماعت این است که همه انسانها و جمیع مشتهیات
 و طایفه مشترک شده اختصاص و امتیاز از میان برداشته شود و هیچکس را افزونی و برتری
 در هیچ چیز بر دیگری نباشد و همگی در نهایت تساوی با هم بسر بروند - و چون چنین شود

البته برخی از اشکاب اعمال شاقه خسیه سر باز زده امر عیشت غفلت دو لایب معاطات
 و مبادله در اعمال از حرکت باز جدا پداستاد و عاقبت الامر این نوع ضعیف روی
 بر ادسی هلاکت آورده کلیشه زائل خواهد شد (ملی نتیجه اصلاح آرزای با بخوبی این
 نخواهد بود) - و اگر فرض محال کنیم که تعیش انسان بدین طریق شایسته ممکن باشد
 باید دانست که بلاشک جمیع محاسن دنیویها و تجلیات او بر باد و فراقته همه کمالات
 ظاهریه و باطنیه و ترقیات صودیه و معنویه و علوم و معارف و صنایع نیست و تمام
 خواهد گردید و کرسی تجدد و شرفش سرنگون گشته در بادیه وحشت چون سائر
 حیوانات با هزار آلام و اسقام در فایب خوف و بیم بسر خواهد برد و حیث آنکه علت
 حقیقیه همه مزایای انسان حبت اختصاص و امتیاز است و چون اختصاص و امتیاز
 بردهشته شود نقشها از حرکت بسوی معالی باز ایستاده و عقلمها در اکتناهی تقاضا
 اشیاء و اشکشاف و فائق امور تمام و در زیده انسانها چون پیام و شتی درین ^{جهان}
 زنده کافی خواهند کرد و اگر ممکن باشد و لکن هیبت هیبت -
 معلوم باد که بچهره با طرق چندیرا از برای نشر تعلیمات مفصداغه خویشین اختیار کرده
 نه چنانچه در وقت ابتت و بچرفی همه مبادی و مقاصد خود را بغایت تصریح و
 نهایت بیان بهالم آشکار نمودند - و در زمان بیم و خوف تدبیر او واجب شمرده
 طریق اشاره و کنایه در منزل را بقدم تدلیس پیوندند - و گاه به یکبار در بیم را ^{ان}
 سه آن قصر نیک بختی انسان کوشیدند - و هنگامی بر حسب مقتضای حال
 بعضی از آن ارکان را محوطه نظر تعلیمات باطله قرار داده در ویرانی آن جدلیج خود
 بکار بردند - و وقتی بوجه ضرورت نفی لزومات و لوازمیکه نفی آنها مستلزم

انفس آن ارکان میشود پروا نهند و زمانی با نیکار صانع و ابطال اعتقاد ثواب عقاب
 دکلما کردند چون دانستند که نوال این دو اعتقاد لاجرم نتایج جمیع مقاصد سعادت
 نخواهد بود و با بانی انزوا میباید دم در کشید و بیشتر عین و شترین و تحسین اصل
 که اباحت و اشتراک همه در همه باشد استقلال ورزیدند - و گاه گمراهی هم بجهت دفع
 محارفتین اصول فاسده خود راه اعتیال پیش گرفته چون هزارها بیگناگان را
 بد سپهها و جلیبار بختند -

و با جمله چون تعلیمات ایشان در امتی از اتمم ظاهر میشد جماعتی از ارباب نفوس شریره
 که نهایت مقصودشان استحصالی شهوات بیهیته بود چه از راه حق و چه از راه باطل
 آن تعلیمات پسند افتاده بدون ملاحظه نتایج و عواقب بدان آراء فاسده خورسند
 و دشاد گردیده در ترویج و اشاعه آنها کوششها مینمودند - و جماعتی دیگر اگر چه بد
 اقوال ننگر و یزند و اعتقاد نیکو دارند جمع ذلک از مضار و مفاسد آنها محفوظ مینمانند
 شامه در ارکان عقائد نافه و اساس صفات معینه آنها هم فتنل و فساد و تباهی
 راه میافتد بجهت آنکه غالب مردم در عقائد و اخلاق خویشتن ره سپر تقلید و عادت
 میباشند و از برای تنوع از ارکان تقلید و عادت ادنی شبهه و اقل تشکیکی کافیت
 - لهذا فساد اخلاق عموم افراد آن امت را فرا گرفته کذب و فتنه و حیل بازی و خیانت
 و آنها شایع میگردد و پرده حیا برداشته شده افعال ناشایسته بجهت انسانی
 همه از ایشان بیخبر میگردد - چون بسبب آن تعلیمات فاسده هر یک را
 چنان گمان می شد که غیر از این حیات حیات دیگری نیست و وصف (اگنیست)
 بر او غلبه میگردد و وصف اگنیستی مبارکست از محبت ذات بدو چه نیکو اگر منفعت

جز نیت صاحب آن صفت مستوجب ضرر کل عالم گردودست از آن منفعت نداشتند
 بضرر همه جهانیان رضادزدید و این صفت موجب آن میشد که هر واحدی منفعت
 شخصیت خود را بر منافع عامه تقدیم نموده امت و قوم خویش را با نجس ایشان بقدر
 بلکه رفته رفته بجهت این حیات و نیت جانت و خوف بردارستی گشته از برای عفا
 زنده گی خویش بذالت و سفلگی و عجز و بیست و خواری بر ارضی و خورسند شوند
 دور و قتی که احوال اعا و امت بدین پایه می رسید رشته التمام و انتلاف گسیخته و عدت
 جنینت منعدم گشته و قوه حافظه و همت ببقیه ذائل گردیده هر شش مجد و جزو شرف
 آن سرنگون میگشت -

این است تفصیل آن امیکه بعد از عزت و شرف بواسطه تعلیمات نیچرهای یعنی مادیات
 بدل و مسکنت مبتلا شدند -

و این است شرح طریق تعلیمات مادیات یعنی نیچرهای -

گرچه بعضی یونانیها قومی بودند قلیل العدد و بواسطه آن عقائد جلیله نلته خصوصاً
 اعتقاد بدینکه قوم ایشان اشرف از جمیع اُمم عالم است و بحیث آن صفات شریفه
 سه گانه و پاره صفت عار و تنگ بینگی عین جیا و یا آنکه اولی نتیجه اوست بعد از رولج
 بازار علوم و معارف ساهاهی دراز در مقابل سلطنت فارسیه ایکه از نواحی کاشغر
 تا ضواحی استانبول مستد بوده ایشاوه گی کردند و از خوف ذل و بنده گی که شرف
 از نشاید و خداوند عار و تنگ ازان ابا نماید پامی مروانگی فخر و ننگه آخر الامر آن
 سلطنت عظیمه فارسیه را زیر و زبر کرده دست نظام دل بیند رستان و راز نمودند
 و صفت امانت در آهند بر چه سئو رسیده بود که هر که را بر بنجانت ترجیح میدادند چنانچه

(مستشرقین) در وقتیکه آنرا کسین باور امر کرده عساکر فارس را گرفته متوجه
 فتح یونان کرده زهر خودده خود را گشت و راضی شد که باشت و قوم خود خیانت نماید
 با وجود آنکه یونانیان او را بعد از خدمت نمایان و غلبه بر فارس نسی کرده بودند و او
 ما چار شد بدینا پناه برده بوده (بتاریخ یونان رجوع شود) و چون اسپکورا ایستاد
 ما قورنیم و اسپکورینما یعنی اسپقوریا و یونان با اسم حکیم ظاهر شدند و ایشان
 پیش از انکار آنکه میت که اُس همه فساد با و نایه همه شرور و خرابیها است چنانچه فیما
 بعد بیان خواهد شد گفتند که انسان بسبب خود پستی و عجب و غرور چنین گمان ^{سکند}
 که عالم بتامیه از برای وجود ناقص او خلق شده است و او اشرف همه مخلوقات ^{فانی} و علت
 جمیع کمونات است و بواسطه حرص و طمع خویشتن بلکه بجهت جنونیکه بر او مستولی شده است
 چنین اندیشه بیناید که او را جهانیت نورانی و عالمیت جاودانی که پس از رحلت
 از دار دنیا بدان عالم مقدس منتقل شده بی شائبه عیب و نقص بکمال سعادت
 فائز خواهد گردید لهذا خود را بر خلاف آنچه یعنی طبیعت ابقی و وسلاسل بسیاری مقید
 و مبتداق و کلفهای بیشاری مکلف نموده در بای ^{ساخته} لذا اند طبیعت و خطوط فطریه را
 بر روی خویشتن بسته است و حال آنکه او را در هیچ چیز بر هیچ حیوانی ^{ساخته} نیست
 و مزیتی نیست بلکه عجب فطرت و طبیعت از همه حیوانات ناقص تر است
 و آن صنایعیکه او را دست پاب شده بد آنها فخر مینماید همه بنوع تقلید از سایر
 حیوانات گرفته شده است چنانچه نسج از عنکبوت و بنا و عمارت از نخل و انشاء ^{قصه}
 و صوامع از غله بیضاء و او طاز نمونه از مورچه و موسیقی از لیل و بکذا پس باید
 لیکن انسان معزور و آنکه حیات او چون حیات نباتات است و اختیار ازین جهان

او را بهمان دیگری نیست و جز این زنده گانی نیند گانی دیگر نباشد پس بعثت خود را
 در مشاقت و اتعاب نیندازد و بارگران تکالیف را بیهوده بر دوش خویش نیند
 و خلاف ناخود خود را از اصناف لذائذ و انواع خطوط محرم نسازد بلکه بهر نوع
 که او را ممکن شود و بهر طور که میسر گردد و نصیب خویش را از ملاقات این جهان
 برود و با قضا نهایی جلال و حرلم و لایق و سزاوار و مالا لایق و غیر سزاوار و سایر
 امور جلیله ای که مردم خود را بدانها مقید ساخته اند گوش ندهد و دل نزنند -
 و چون دیدند که تعلیمات ایشان با ممکن صفت خدا در نفوس بی فائده خواهد افتاد
 در آرزای آن فحشلت جلیله آغاز کرده گفتند که چیا دشوم از ضعف نفس است
 بهر انسان را لازم است که در آله آن سعی نماید و قید عادات را بشکند تا آنکه
 قادر گردد و برابر کباب جمیع افعالیکه مردم آنها را قبیح می شمارند و نفس او را آشکارا
 ساختن آن اعمال متاثر و منفعل نشود و عاقبت الامر این ابقو بهیها پرده
 شرم را دریده و آب روی انسانی را پرده هر جا که مانده سئ میبد بدند خواه و ناخواه
 خود را بد و میرسانند حتی در بسیاری از اوقات اصحاب مواند این حکمانی برآمده
 سنگ خطاب کرده باستخوانها زده میرانند مع ذلک این سگهای انسان صورت
 مرتجع نمی شدند و المال مشلح بین الكل ندا کرده از هر طرف حمله می نمودند و این
 یکی از آن اسباب است که آنها مشهور شدند بکلبیت و تعلیمات فاسده این
 این نچرهای یونان یعنی کلبیت چون برور زمان در نفوس و عقول یونانیها نام
 مکر و خرد و روسی بیلاوت آورد و بار علم و حکمت کاسد شد و اخلاقها فاسد گردید
 و شرف نفس آن قوم بنذالت و لوم و امانت ایشان بخیانیت و حیاد و تنگ آنها

برقائت و دستگیری و شجاعت آنها بجا نبست و محبت و وطن و جنس آنها بجماعت شخصیتمیه مبدل
 و بالکل جمیع ارکان ستمه قهر سعادت آنها و همه ساسهای انسانیست ایشان منهدم گردید
 و گنبد سلطنت و عزت ایشان بر باد رفته بدست روم یعنی همنس لاتین اسیر افتادند
 و سالیهای دراز از ثنات آن تعلیمات فاسده در قید عبودیت پسر بردند بعد از آنکه
 در یک جز از زمان درین عالم حاکم بلا معارض شمرده می شدند.

فارس قومی بودند که در آن اصول ستم سعادت بد ریخه اعلی رسیده بودند و خوشتر را
 چنان شریف میدانستند که گمان میکردند از باب سعادت از امم اجنبیه آن نسبت
 که در حمایت آنها بوده و یا بقرب جوار مالک ایشان شرفیابی حاصل کرده باشد.
 و امانت و صداقت اقل تعلیمات و ینیه آن قوم بود حتی اگر محتاج می شدند اقدام
 بر و ام نمیکردند از خوف آنکه بیادنا چار شده دروغی از آنها سرزند و بسبب این عقاید
 و خصائل عجز و درخت و بسطت ملک آنها بجا بیست ارتقا کرده بود که بیان آن با شرح
 نامی سنی باید (فرنیس لوزمان) متوجه میگردد پادشاهی فارس در زمان داریوش
 عبارت از ۱۲ والی فشین بود و یکی از آن والی نشینا مصر و سواحل بحر قزقم و بنگال
 و سند بود. و اگر زمانی در سلطنت آنها قدرتی بهم میرسد از تاثیرات آن اصول
 صحیح و مانند آن زمانی او را تدارک نموده باز بحالت اولی و سلطه عظمای خود رجوع
 میکردند. اما آنکه در زمان قباد و فرزدک پشمیری یعنی طبیعی بلباس رافع جو رد
 و ارفع ظلم ظهور کرد و بیک تعلیم خود جمیع آن اسنهای نیک بختی قوم فارس را گنبد
 بباد فنا داد. زیرا آنکه گفت آن قرابین و حدود و آدابیکه اسنهای وضع کرده اند
 همه موجب جو رد و سبب ظلم و نامی بر باطل است و شریعت مقدسه پشمیری یعنی طبیعت ناکند

منسوخ نشده در حیوانات و بهائتم مصون و محفوظ مانده است و کلام عقل و کلام دانش
 بچایه پنچیر سرد و پنچیر همه تا کلمات و مشهورات و مکتوبات را در میان همه جمیع اکلیل و
 شاربین و ناگین حق مشیاع قرار داده است پس چرا باید که انسان بجهت جملیات
 و همیته ای که آنها را قوانین و اداب بنامد از مادر و دختر و خواهر خود محروم مانده و بگردد
 از آنها تمتع بگیرد و چه معنی دارد که شخصی اموال مشاعه را در تحت تصرف آورده و حقوق
 ملکیت نماید و با آنکه زنی را بحاله نکاح در آورده سایرین را از آن منع کند و چه
 حقانیت است در قانونیکه غاصبین اموال مشاعه را اصحاب حقوق میشارد و آن
 بیچاره را که جلیله تمتع از حق خود میگیرد و غاصب و غاشن مینماید و آهنگر بر کس
 واجب است که نقل ظالمانه قوانین و اداب و شرایع عقل ناقص انسانی را از گردن
 بر آورده بمقتضای شریعت مقدسه پنچیر حقوق خود را در اموال و زنان بیرون نوع که
 بتواند استحصال نماید و غاصبین را چیز او قسر از فعل ناشایسته غضب و جور باز دارد
 سد و چون این تعلیمات باطله در فهم فارسی شیوع یافت حیا از میانه برخواست
 و فدر دیانت فاش گردید و نذالت و سفلهگی شیوع گرفت و صفات بهیبت نبله نبود و طبایع
 آنها بالکلیه فاسد شده انوشیروان اگر چه مزدک و بعضی از پیروان آن را کشتن لکن
 قادر بر قلع و نزع این تعلیمات فاسده نگردد و بدین جهت این قوم نخواستند که یک
 جمله عرب را تحمل نمایند حال آنکه قرن و هجدهم آنها که عبارت از دوم بوده باشد قرون
 متعدده با عربها و مجاوله و محابه بودند -

۳
ولاکن

مسلمانان اتنی بودند که بواسطه دیانت الهیه حقه و سبب شریعت سماویة صدقه خود
 آنقدر عطا و جلیله و ضائل جمیله اماد آن امت را حاصل شده بود و آنقدر اساس آن

ارکان سسته و بر آنها استوار گردیده بود که در یک قرن یعنی صد سال از نتایج آن عقا
 و سنجایا از جمال الپ تا سور چین در تحت تصرف و آروند و دماغ اکاسره و قیاسره را
 بخاک مذلت مایلند یا آنکه شرف و قلیله بایش نبودند و اخلاق فاضله آنها بدست
 رسیده بود که بمقتایس آن اخلاق در اندک زمانی قریب صد ملیون غیر مسلمین را
 بکیش خویش جذب نمودند با وجود آنکه آنها هیچیک در میان جزیه زبیده و اسلام
 - و همین گونه غلبه و عزت این ائمت شریفه را بدو تا آنکه در قرن چهارم نجرها طبعین
 با سم باطنیه و صاحب السر و مصر آشکا را شدند و زبانیه های خود را در جمیع اطراف
 و اکناف مسلمانان خصوصاً در ایران منتشر کردند و چون این نجرها اصحاب باطن
 دیدند که نور شریعت محمدیه جمیع مسلمانان را منور گردانیده و علمای دیانت مصطفویه
 با کمال علم و سعه فضل و نهایت تیقظ در حراست این دین متین و سیانت عقاید
 و اخلاق مسلمین بیکوشند لهذا از برای نشر اراء فاسده خود طریق تدلیس و تدریج
 را پیش گرفتند و اساس تعلیم خویش را برین قرار دادند که اولاً تشکیک کنند
 مسلمانان را در عقاید خود و سپس از تثبیت شک در قلوب عهد و پیمان از ایشان
 بگیرند و سپس عهد و پیمان ایشان را بنظر مرشد کامل خود برسانند و گفتند بر معلم
 این تعلیمات لازم است که علی الدوام با رؤسای دین اسلام بنهج تدلیس رفتار نماید
 و واجب است او را که قادر بر تاسیس مطالب خود بوده باشد - و چون کسی را
 بدام مرشد کل می انداختند او قبل هر چیزیکه او را تعلیم میکرد و این بود که اعمال ظاهریه از برای
 این اشخاصی است که بحق نرسیده اند و حق عبارت از مرشد و راه بر کامل است و چون
 نرسیده اند اکنون تراباید که خود را ازین اعمال ظاهریه بدنیته خلع نمائی -

و بعد زمانی او را میگفت که جمیع تکالیف ظاهریه و باطنیه و همه اعتقادات و قیودات از برای
 ما تصدیق است که بمنزله بیدارند و چون تو کامل کشتی لازم است که همه این قیودات
 ظاهره و باطنیه را از خود سلخ کرده قدم در دایره و اسعه اباحت نهی چه حلال و چه حرام
 و چه امانت و چه خیانت و چه صدق و چه کذب و چه فضائل و چه رذائل - و پس
 از تثبیت اباحت در نفوس تابعین خود بجهت انکار الگویت و اثبات مذمت نبی
 و سیدیه و دیگر بکار برده میگفت اگر خدا موجود باشد موجودات شبیه خواهد شد و
 اگر معدوم باشد مثل معدومات خواهد گردید و خدا منزه است از هر گونه شبیهی پس
 خدا نه موجود است و نه معدوم (یعنی با اسم اقرار کن و مسمی را انکار نما) - و مدت زمانی
 این گروه اهل باطن بطریق خفیه بواسطه این تعلیمات در فساد اخلاق مسلمانان
 میکوشیدند تا آنکه علمای دین و سایر رؤسا مسلمین برین امر مطلع شده و در صد
 معارضه برآمدند و چون آنها کثرت معارضین را دیدند از برای نشر آراء باطله خود
 خون هزار با علما و صلی و اسراء امت محمدیه را اغتیا لایختند - و بعضی از آنها
 آن عقائد فاسده مضرّه را فرصت یافته بر روی منبر کلمات جبارا بعالم ظاهر ریخته
 گفت که در وقت قیام قیامت هیچگونه تکلیفی نه ظاهری و نه باطنی بر خلق نیفتد
 و قیامت عبارتست از قیام قائم حق و منم قائم حق پس ازین هر که هر چه خواهد
 که تکلیف بر خورسته شده است (یعنی در بای انسانیست بسته شده ابواب
 سیوانیت باز گردید) - و بالجمله این نبیچه با اهل باطن و خداوندان تأویل یعنی
 ناقولیه ها قرون سابقه مسلمانان تجرید کمال خلق را بجمیع نقائص و ذل
 ایکه بر اندازنده اُمم و ملل است دعوت نمودند و بدسیسه متنزیه جعلی خویش اعتقاد

انو بیت را که اساس همه سعادت النباهاست درین دار دنیا از الواح عقول
 ستودند و بمرور زمان اخلاق امت محمدیه را شرقاً و غرباً فاسد کردند و در ارکان عقائد
 و سجایای پسندیده آن امت شریفه تزعزع انداختند آننگه شجاعت و بسالت آنها
 بخوف و جبنان و امانت و صداقت آنها بخیانان و دروغ گویی و محبت اسلام آنها
 بمحبت شخصیته بی‌میهنانه مبدل گردید. و از آن بود که جماعتی از صعا لیک فرنگ در قرن
 خامس باراضی شامیه هجوم کرده سد ها شهرها و قریه ها را خراب نمودند و خون هزاران
 را ریختند و تا قریب دو صد سال مسلمانان از دفع آن صعا لیک عاجز
 ماندند و حال آنکه پیش از آن فساد اخلاق و تباهی عقائد قوم فرنگ را در ممالک
 خود از دست مسلمانان راحت و آرام نبود. و همچنین گروهی از ادب باش
 ناتار و ترک و مغول با چنگیز خان آمده غالب شهرهای محمدیان را در ایران ساخته
 خون میدهند و بر خاک ریختند و مسلمانان را اینقدر رفته نشد که این بلیه را از خود
 دور سازند با وجود اینکه در اول اسلام با قلت عدد تا سوز چینی جولان گاه بسیار
 مسلمانها بود. و آن همه ذل و حقارت و خرابی و ویرانی از براس مسلمانان
 حاصل نشد مگر از خیانت و دروغ گویی و جبنان و گران جانی و ضعف و سستی
 ایکه آثار آن تعلیمات فاسده بود. و چون ادب و اخلاق و یانیت محمدیه از غایب
 نفوس مسلمانان بالمره زائل نشده بود لهذا بهر از کوشش بعد از سالها می دراز
 اراضی شامیه را از دست فرنگ گرفته چنگیز خان را بشرف اسلام مشرف کردند
 و لکن نتوانستند که آن ضعف را با کلیته زائل سازند و آن سلطه و قوت خود را
 دوباره اعاده نمایند زیرا آننگه آن سلطه همچو آن عقائد حقه و آن خصایل پسندیده
 بود

و بعد از تفرق فساد و اعاده آنها متعسر گردید - و ازین است که از باب تاریخ ابتداء خطاط
 سلطه مسلمانان را از خمار به صلیب بگیرند - و چنان لائق بود که آنها را ضعف مسلمانان
 و تفرق کلمه آنها را از شروع آن تعلیمات فاسده و آراء باطله بگیرند - مخفی ماندن این نکته
 درین زمان اخیر در ایران یافت شدند و هزارها خون عباد الله را بناحق نهند
 گوئی که ابد الهامی همان نجرهای الموت و جلدها یعنی کجگول بردارای همان طبعیتین
 گرد که میباشند و تعلیمات آنها نمونه همان تعلیمات باطنیه است پس باید منتظر شد
 که قیما بعد چه تاثیرهای دیگر از اقوال آنها در امت ایرانیته یافت خواهد شد -

امت فرنگ و یه آن یگانگ امتی بود که بود سلطه آن اساسهای شش گانه سعادت
 در قطعه یورپ بعد از رومانین برین رفع علم دانش و کار دانی نموده موجب تمدن
 همه اتم فرنگ گردید و سبب آن اصول جلیله در غالب اوقات در جمیع بلاد مغرب
 صاحب کلمه نافذه شد - تا آنکه در قرن هجدهم از میلاد مسیح (و لئیر) و (رودنو)
 باسم رافع الخرافات و منور العقول ظهور کردند و این دو شخص قبر یکدیگر (ابقیور)
 کلبی را بنش کرده عظام بالیه نامتور لیسیمی را احیا نمودند و تکالیف را بر انداختند
 و تخم اباحت و اشتراک را کاشتند و اداب و رسوم را خرافات نگاه داشتند و ادیان
 را اختراعیات انسان ناقص العقل پنداشتند و هر دو جهراً بانکار الوهیت تشنیع
 انبیاء پر و اذیت حتی (و لئیر) چندین کتاب در تحطه و سخریه و تشنیع و ذم انبیاء
 تصنیف کرد - و این اقوال باطله در نفوس فرسایهها تاثیر کرده بیکبارگی دیانت
 عیسویه را ترک نمودند و درهای شریعت مقدسه نجر یعنی اباحت را برومی خود
 کشودند - حتی در روزی از روزها دختر را آوردند در محراب کینیه گذارده

و عجم آن قوم ندو داد که ایها الناس پس ازین از عد و برقی منرسید و چنین گمان
 گمنیا که اینها از طرف آله سما برای بندید شما ظاهر شده است بلکه بدانید که همه اینها آثار
 طبیعت است یعنی نا توره و غیر از (نا توره) نا توره و دیگری در عالم وجود نیست پس دیگر
 پرستش او با هم را نمائید و از روی گمان خداست برای خود اختراع کمینید و اگر
 خواهش آن دارید که چیز بر عبادت و پرستش نمائید اینک (مد مو ازل)
 در محراب چون دُمیند ایستاده است و تعلیمات فاسده و نخریه این
 دو مشخص اولاً موجب ثورت مشهوره منسره ان دیه گردید و ثانیاً
 سبب آن شد که فساد اخلاق و تفرق کفر و اختلاف مشارب با احاد آن است
 فرا گرفت تا آنکه رفته رفته هر طائفه از اصحاب آراء مختلفه و مشارب متباينه
 بخود مشغول گردیده باستحصال مقاصد و ذوق لیستن کوشیدن گرفت و از تفویض
 عامه اعراض کرد و از آن سبب نفوذ خارجیته ایشان چه در غرب بوده باشد چه
 در شرق رومی بنقصان آورد. دنیا پلین اول اگر چه دوباره دیانت مسیحیه را
 اعاده نمود و لکن اثر آن تعلیمات از نفس تروت و اختلاف مشارب زائل نگردید
 -- و عاقبت الامر بدان منجر شد که از دست جرمی شکست خورده زیانهای
 بسا الهامی در از جبر آن نتوان کرد بدانها رسید بلکه آن تعلیمات مضروب باعث
 آن شد که طائفه (سوسه بالیست) یعنی اجتماعین در آنها یافت شد و ضرر
 و خسارت این گروه بر فرسنا کمتر از ضرر و خسارت جرمی نبود (بتاریخ حرب
 فرسنا رجوع شود) - و اگر ارباب آن تقاضای سبب و سببای سببند
 تبارک این امر را نمیکردند این قوم بر این اجرائی مقاصد باطله خود و فرسنا را

بر میگویی که
 بدست

زیر و زبر کرده با خال برابر می‌مانند - در پوشیده و مظلوم است عثمان نیز بسبب ظهور این
 عقیده فاسده نچرخان در شبی از امر او عطا آن بدین حالت محزون افتاد حتی آن
 افسرهای عسکری که درین محراب اخیره خیانت کرده باعث خرابی و تباهی اگر ویدانند
 بیابانها بودند که بعطریق نچرخ می‌قدم می‌زدند و خود را اصحاب افکار جدید می‌شمردند یعنی
 بسبب تعلیم نچرخ می‌چنان گمان میکردند که انسان چون سائر حیوانات است و آن
 اخلاق و بجای نیکی از برای خود فضیلت میداند همه خلاف (ناتور) و از فصول
 عقل است و باید هر شخص آنقدر که بتواند و پیراهنی که ممکن شود او را لذات و شهوات
 حیوانیه را از برای خود استحصال کند و نیز آفات قیودات و بود بیات جعلیات
 انسانی بوسیله غولشکن را از ملاحظه خود بگذرد و چون انسان فانی می‌شود و
 شرف و عبادت و صداقت که در دنیا با شرب جلیله مفید را قبول کرده
 بقوت زبیده سینه خنده چندین ساله عثمانیان را بر باد دادند -

سوسپالیست) و (کومونیست) و (نیلیست) یعنی اجتماعین و اشتراکین ^{میتند}
 بر آنکه خاندان سپهر این طریقه میباشد و خود را با ستم محب الفقراء و الضعفاء و النساء
 ظاهر ساختند - و هر یک ازین طوائف ثلثه اگر چه صورته مطالب خود را بنویسند
 تقریر میکنند و لکن غایت و نهایت مقصود آنها اینست که جمیع امتیازات انسانیه را
 بر او ستم چون مزد و کسب همه را در همه شریک سازند - و بجهت اجراء این مقصد قیام
 چسبید خون بر برپا کردند و چه فسادها و فتنه‌ها بر پا نمودند و چه قدر عمارات و قرار ^{آتش}
 زدند - و ایشان میگویند که جمیع مشتهیات و لذاتیک در روی این کرده زمین است
 همه آنها از فروضات (ناتور) یعنی طبیعت است پس نشاید که شخصی را اختصاصی بدهند

یکی از آن ملازمت بدین مشارکین او و انسانیت بلکه باید جمیع ملازمت‌های حق مشروع
 بوده باشد در میان همگی افراد انسانها - و میگویند بزرگترین سده و حکمترین این نوع از
 برای نشر شریعت مقدسه نجر یعنی اباحت و اشتراک دیانتها و سلطنتها میباشد پس
 لازم است که اینها را از اساس برانداخت و پادشاهان و رؤسای ادیان را نیست
 و نابود ساخت - و اگر شخصی خود را بلذتی مخصوص ساخته و خوشترن را بجمعی برتری
 ممتاز گرداند و مخالفت شریعت مقدسه نا نور یعنی طبیعت نماید او را باید بقتل رسانید
 تا آنکه دیگران از حکم آن شریعت مقدسه سر نه چنبد و گردن کشی نکنند - و این گردن
 سته گانه از برای نشر افکار مفسدانه خود بیخ و بنیاد و حیلای نیافتنی گوناگون انشأ
 مدارس نموده و یا آنکه در مکاتب و مدارس سایرین بدترس شده اندک اندک افکار
 خود را در اذهان صافیته بجا بجا می دهند و ازین جهت بعضی با نشر مدارس پرورش
 و بعضی دیگر متفرق گردیده هر یک در مدرسه ای از مدارس بلاد فرنگ معلم گردیده
 در افکار و اشاعه خیالات باطله خوشترن کوشیدن گرفت و بجز در مسیماه اجزای
 آنها بسیار شدند و در تمامی اقطار ممالک بور و پ منتشر گردیدند و در تمام مملکت
 روسیه - و بلاشبهد اگر این طوائف فاشه فوت بگیرند موجب انقراض و زخمجالی
 نوع انسانی خواهند شد چنانچه در آن پیش گذشت اجارنا الله من شر او و تو الهی و خاتم
 (مؤمنند) آن پسین پیمبر و کزیده و خوشتر (نا نور) که اولاد ممالک انگلیز و روس
 باراضی اسریر کاجرت ازین شد با الهام طبیعت یعنی نجر چنان مصلحت دید که این نیست
 معضای اباحت و اشتراک لافقط با نیا عطا کند که بدینچرا ایمان دارند نهادار و کپانی
 تشکیل نموده یکی از مؤمنین و یکی از مؤمنات و گفت هر یک از مؤمنین مطلق التصرف است

در بزرگی از مؤمنان و از آنست که اگر از کسی سوسنات سوال شود تو زن کیستی جواب میگفته
 زن کی پدایی و همچنین اگر یکی از اولاد آن زن با پرسیده شود که تو بچه چه کسی باسخ خواهد داد
 بچه جمعیت - و تا هنوز لم یسب شر و فساد آنها از جاه و دین کمپانی سر بر نروده و خداوند
 میداند که چه وقت شراره آن عالم را گرفته خان و مان انسانها را سوخته ویران خواهد
 و اما آن منکران الوهیت یعنی نجرها که لباس تلبیس مذهب و دوست دار اتمت
 و خیر خواه قوم برآمده اند و خود را شریک و زور فیق قافله ساخته اند و در نزد
 و بلید با علم دانش و کاروانی برانراخته اند و از برای خیانت طرح نو در انداخته
 و بدو سه کلمات مسروقه تمام بخورد با لبه اند و بر و هتا را بعد که رنار مالیده اند
 و خود را با هزار جمل و ادوانی با دوی و راه بر نامیده اند و با همه اخلاق رذیله و صفات
 فیمیه خویشان را مذهب ناماشته اند و عقل و خرد مندی را فقط در غدر و اختلاس و
 تزدیر پنداشته اند بسیار خجالت میکشیم که آنها را ذکر کنیم و بنیابت شر ممی آید از
 تحریر و کشش دلکش ایشان زیرا که مقاصد آنها بسیار پست است چونکه میخواهند
 از برای شکم خویشان اساس اتمت خویش را بکنند و بیست و شش تمام آن را از هم
 بگسلانند و جولا نگاه افکارشان بسیار تنگ است و هنوز قدم از شگبینه خود بر نهند
 نهاده اند و قلم را در آن مجال تنگ قدر یا راهی حرکت نیست - اینقدر میتوانم بگویم
 که اینها (پیاچو) یعنی پهلوان پنبه و یگرا اند با قیاس را خوانندگان بدانند -
 و از جمیع آنچه پیش ذکر شد بخوبی هر کسی را معلوم گردید که این گروه نجرها یعنی دهرها
 حورهای اتمتی که پیدا شدند اخلاق آحاد آن اتمت را بواسطه تعلیمات فاسد بخود و پنهان
 تلبیس و تلبیس فاسد کردند و اساس قصر سعادت ایشان را کردند و خیانت و دروغ گوئی

در آن جانی و شهوتی را رواج دادند تا آنکه تدریجا اسم آن ائت را از لوح وجود
 محو نمودند و یا آنکه بدل نظر و بصیرت مبتدا کردند - مع ذلک چون بعضی ازین گروه
 مقصد اصلی خود را که اباحت و استراحت بوده با اثر تدلیس مخفی داشته دور نظر بر باطن
 الگویت و روز باز پرس انظار میکنند ابتدا میخواهم بیان کنم که این تعلیم بفرقه کافیت
 از برای فساد بدست اجماعیه و بزرگوارگان مدینت و هیچ سببی مؤثر تر ازین تعلیم
 در فساد اخلاق یافتنی شود و ممکن نیست که شخصی بچیزی بوده باشد و با وجود این
 مرتب با اخلاق و صاحب امانت و صداقت و مروت و جو افروسی باشد -

پس بیگویم هر فردی از افراد انسان را بحسب سرشت و خلقت شهبونا و خوشبختیها
 که باز آنما مشتهیاتی و مائمتی در عالم خارج گذاشته شده است - و آن شهبوات
 بدو آنها چنان اقتضا میکند که انسان حرکت نموده و سعی کرده آن مشتهیات را
 استعمال نماید و بدیناهماله خواهد گریختن کندی و سورت نفس را بشکند چه
 تحصیل آنها بیخ حقی بوده باشد و یا بیخ باطل و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و
 فساد و سفلگی و باو فتنه حقوق شود و یا آنکه بدون این مفاسد او را دست پا
 گردد - و این مقتضیات قویه و بواعث فعال را از تاثیرات غیر معتدله باز دارند
 و انسان صاحب آن شهوات مؤثره را بحق خود راضی کردن و از تعذیبات اجتماعات
 منع نمودن یکی ازین چهار چیز مقصود می شود - یا آنکه هر صاحب حقی شمشیر
 در دست گرفته و سپری بروشش انداخته و یک پا در پیش و یک پا در عقب نهاده
 شب هر روز و صدیانت حق خود بگوید - و یا شرافت نفس چنانچه از باب اهورا را
 میکنند - و یا حکومت - و یا اعتقاد بر اینکه عالم ماصانع نیست و انا و عمل خیر و شر را

پس ازین حیات جز نیست معین (یعنی دین) - اما و بازل موجب آن می شود که
از برای بیانت حقوق و دفع تعذبات سیلها می خون جاری گردد و تمول و اودیه
براء افراد انسانی محض شود و هر قوی ضعیف را ملحق و بحق نماید تا آنکه اخلاص را برین
نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود محو گردد - و اما وجه ثانی پس باید دانست که
شرافت نفس آن صفت است که صاحب آن از اعمال ذمیه و افعال تبیحه در نزد
عشیره و قبیله خود اجتناب خواهد کرد و خست نفس است که دارای آن از دنیا
امور پر میز نمی نماید و از تقبیح و تشنیع متاثر نمیگردد - و هر کس را واضح است
که این صفت را یعنی شرف نفس با اہمیت و نفیقت میباید در نزد آدم نمیت
که بتوان بدو شہوات را بحد اعتدال آورد و هر شخصی را بجن خود را ضعیف ساخته بآید
انتظام را محکم نمود - یا ملاحظه نمیکنی بسا امید است که ارتکاب آنها پیش از خست
و دنانت شمرده نمی شود و همان امور و نزد امثلی دیگر از آثار شرف و کمال نفس
و از موجبات مح دستايش است و قال انکه فی الحقیقہ عین جود و علم و قدرت است
چنانچه نسب و غارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبائل و اهل جبال
بودی غایت کمال و نهایت شرافت نفس است و اما اهل مدن همه آنها را علامات
خست و دنانت میدانند - و همچنین جلد بازی و مکالمی و منافق در نزد قومی
خست و قومی دیگر این امور را عقل و کار دانی و کمال می شمارند - و دیگر آنکه
اگر غور کنی درین امر که هر حادثی را علیقت و ملت خاسته افعال اختیاریه انسان
نفس اوست بخوبی خواهی دریافت که طلب انصاف بشرافت نفس وسیع در
استحصال او و خوف از خست و دنانت آن بجهت رنجت و میل انسان است

بتوسیع طریق معیشت و خرداوست از تنگی مساک زنده گانی چونکه میداند از انصاف
 بشرافت نفس متوثق بر خراب گردید و بنا منت و صداقت مشهور شده احوال انصاف
 او بسیار خواهد شد و بیاران بسیار راهها و اسباب با همی معیشت فرادان خواهد
 بخلاف انصاف بختت رونانت نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران
 گردیده او اب معیشت را مسدود خواهد ساخت - پس به مقدار طلب شرافت نفس
 و قوت وضعف و ممکن و عدم ممکن آن سفت و درجات و مراتب او و تاثیرات
 آن در کجی ارباب شهوات از تقدیبات بر حسب معیشتی طبقات مردم میباشد
 - بمعنی طبقات ناس القدر و تحصیل آن صفت خواهد بود گوئید که معیشت
 ایشان را نافع باشد و از ضرر و گزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه شرافت نفس
 را آن صفتی بشمارد که بدان صیانت رتبه و معیشت توان شد و آنچه زیاده برین
 باشد هرگز فقدان او را نقص و دنانت نمی انگارد اگر چه در نزد طبقات دیگر
 نقص و خستت شمرده شود و در آن تحصیل آن سعی بخار نمی برد - نظر کن در فاعل
 سلاطین و امراء جلوه با اعتقاد شرافت نفس از عهد شکنی پرورانی کنند خصوصاً
 با آنکه از خود در جلالت و عظمت پست ترند و از جور و ظلم و سایر افعال ذمیه
 اجتناب نمی نمایند و همیشه ازین امور رختت و دنانت نمی شمارند و حال آنکه
 اگر یکی از اینها از آحاد رعیت سر میز و خنسیس و دوقی النفس شمرده شده بدین جهت
 در امر معیشت او خلل حاصل میشد حتی سایر طبقات هم این امور را در حق سلاطین
 و امراء خود از خستت و دنانت نمیدانند بلکه بجا مل و دیگر عمل میکنند - و همچنین است
 حال جمیع طبقات عالیه با طبقات سافله طبقه بعد طبقه - و بسبب این امر است

که طبقات عالیة خود را از ضرر آن افعال شستنیه مصون و محفوظ میدانند - پس اگر مدار
 انتظام عالم همین شرافت انفس بوده باشد هر طبقه عالی که دست تقدی بطبقه سافله
 گشوده و درهای شتر و فشار بروی این بیچاره انسان باز خواهد گردید - علاوه برین
 چون غرض از انصاف بدین صفت توسیع طرُق محیثت و تحذیر از تنگی مالک
 زنده گانست چنانچه معلوم شد پس هرگز این خصلت مانع نمی شود انسان را از
 تقدیبات باطنیه و خیانتهای مخفیة در شوق خود ایامی در زوایای محاکم زیر آنکله انسان
 طالب سعادت عیش میداند که بدین خیانت مخفیة مقصد اصلی خود خواهد رسید
 بدون آنکه مشهور بدانست کرد و چنانچه پسینی که اعیان بر شرف نفس چون اعمال
 در زوایای محاکم از آنها پنهان می رسد - پس نشاید کسی را که شرف نفس را
 میزان عدل قرار داده همان کند که میتوان بدین صفت هر کسی را بحق خورانی
 کرده منع جمیع تقدیبات و اجماعات ظاهریه و باطنیه را ننماید - اگر کسی بگوید
 یکی از اسباب طلب شرافت نفس حبث محجرت است پس می شود که این شخصی
 استحصال محجرت خود را با علی درجه شرافت نفس متصف ساخته خویشتر از از جمیع
 اذائل و داناتا یا و تقدیبات و اجماعات دور نماید - جواب میگویم اولاً کمتر شخصی یافت
 می شود که معوج و شارب را لذت و شهوات بدنیه تقدیم نماید و اگر طبقات مردم نظر شود
 این بجنوبی ظاهر و هویدا خواهد شد - و ثانیاً چونکه موجب اول از برای من و ثناً
 این انسانهای حیوان نفس و باطن نخستین بخت ستایش این مرتزقین مرتزقین
 و شعرا را کاذبین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگر چه استحصال آنها
 از طرُق غیر لائقه شده باشد و در القاب این چیزها نیز با تقدیبات و اجماعات

سرزده باشد لهذا غالب نفوس در این امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب غنا
 و شرف و خدا و عدنان جاه و جلال نمایند اگر چه بطریق فذوق و ظلم و خیانت بوده باشد
 تا آنکه بهم لذت بدنیته را بدست آرند و بهم مدوح این مدلسین گردند و کمتر شخصی
 یافت می شود که طالب محمّدت حقیقه بوده از راه حق و فضیلت و شرافت نفس نثار
 و ستایش حق را اکتساب کند - و از آنچه گفته شد ظاهر هرگز وید که خصلت شرافت
 نفس بهیچ وجه از برای تعدیل شهوات و منع تعدیات و انتظام عالم کافی نیست -
 بلی اگر مستند بدینی بوده و در آن دین مابیت آن مستقر و متعین گردیده باشد
 بجهت آن منشأ و مبنا موجب انتظام سلسله معاملات خواهد شد نه بنفس خود و چنانچه
 در بیان حیا بدین اشاره می رفت - و اما وجه ثالث مخفی نمائند که قدرت حکومت
 مقصور است بر دفع ظلمها و جورهای ظاهری اما اختلاسات و تزویرها و دبتانها
 و فسادها و تعدیات باطنیه خداوندان شهوات را چگونه منع تواند کرد و بکدام طور
 بجمله با و وسیسه با و ستمهای نهانی مطلع می شود تا بر فح آنها بکوشد - علاوه بر
 حاکم و اعیوان او همه اصحاب شهوتند و کدام چیز آن دارایان قدرت را از مقتضیات
 شهوات فعلاً منع خواهد نمود و رعیتهای ضعیف بیچاره را چه امر از دست شره و سر
 و آزار آنها خلاصی خواهد بخشید - و چون هیچ رادع و زاجری آنها را نباشد البته
 آن حاکم خفیه رئیس ستراق و جبرار اس قطاق الطریق کشته اتباع و اعیوان
 او همه آلات ظلم و جور و فساد و اذات شر و فساد و افزارهای اغلاسن آن خواهند
 و در ابطال حقوق بندگان خدا و هتک اعراض و هتک اموال آنها خواهند کوشید
 و عطف شهوات خود را از خون بیچاره گان شکین خواهند داد و قصرهای خویش را

برها و بنیاد این منشئ و مترین خواهند ساخت و با لجه در پهاک عباد و دمار بلاد کوششها
 و سعیها پکار خواهند برود - پس سبب دیگر از برای کف ارباب شهوات از تعذبات
 و اجماعات باقی نماند مگر وجه رابع یعنی ایمان برینکه عالم را صانعیت و انانیت توانا
 و اعتقاد بدینکه از برای عمل خیر و شتر پس ازین حیات جزا نسبت استین - و الحیامین
 و دو اعتقاد معاً باید از مترین اساسیت از برای کج شهوات و دفع تعذبات ظاهر تیره و
 باطنیه و حکم ترین رکنیت بجهت برانداختن حیلله با و تزویر با و تقلیبها و نیکوترین
 باعثی است برای احقاق حقوق - و اوست سبب اعینت و رفاهیت تامه -

و بدون این دو عقیده هرگز بیست اجتماعیه صورت و قمع نپذیرد و در نسبت کمال
 هستی نبیند و پایه معاملات استوار نگردد و مصاحبات و معاشرت مبتذل و غیر نشود
 - و اگر کسی را این دو اعتقاد نباشد هیچ وجه او را داعیه لبسوی فضائل و زاجر سه
 از ذائل نخواهد بود و پیچیز او را از حیانت و دروغ گوئی و منافق و مزور سی منسج شود

بجهت آنکه علت فائیه جمیع ملکات مکتبه و انحال اخاریه چنانچه گفته شد نفس انسان
 است و چون کسی را اعتقاد بثواب و عقاب نباشد کدام چیز دیگر او را ازین مشق
 ذمیمه منع نموده باخلاق حسنه دعوت خواهد نمود و خصوصاً در وقتیکه معلوم میشود انسان
 را که نه از انصاف باها حاضر رسد در دنیا برو مترتب خواهد شد و نه از تحلق بدینها او را
 فائده خواهد رسید و کدام امر او را بر معاونت و مناصرت و مرحمت و مروت و جوانمردی
 و دیگر اموریکه بیست اجتماعیه را از آنها گذیری نیست الزام خواهد کرد -

و خواننده را معلوم گردید که اول تعلیمات طبیعیتین یعنی نیچر بهار فاع این دو اعتقاد
 که اساس همه دینهاست و آخر تعلیمات ایشان اباحت است - پس

این قومند که بر باد دهند کثرت بتها عین اند و بتباه کشنده مدنیت اند و مقصدان اخلاقند
 و خراب کننده ارکان معلوم و معارفند و هلاک نماینده اعمد و زایل کننده نعمت
 و غیرت و ناموسند و جزایم لوثم و فیانند اند و آردمه های رذالت و دنائت اند
 و اساسهای خست و ذلالت اند و اعلام کذب و دروغند و دعوات حیوانیت اند -
 محبت آنها کید است و تصاحببت ایشان مکرست و ملائمت شان فخر است
 و مجامعت شان حیل است - صد اقسمت شان فریب است و دعوی اذنانیت شان
 رام است و بر ما روفا و عنوم خوانند شان شست و قلاب است - امانت را نیند
 دسترا حفظ نکنند و دوست عزیز خود را بیک پول سیاه بفروشند - بندهای
 شکنند و عیب شهوت و آزار بر است قضای شهوات خویش از ارتکاب هیچ گونه عمل
 خفیس و درین استکف میکنند - ناموس و عار و ننگ را هیچ چه نمی شناسند
 و آبروف نفس خیر ندارند - پسران درین طائفه از پدران در امان نیستند
 و دختران از هیچ کلام زبلی حرکت طبیعت طبعی را چه منع توانند کرد و اگر شخصی
 بدین نفس چون ما را اینها با نرمی خورد و بخت و خال چون انعامی ایشان مغرور
 کرد و در حرف قول اینها دراپسند افتد و حیلله های ایشان در وی او جای گیرد
 و ایشان گمان کنند که این قوم هر چه بگویند اند و باعث انتظام بلا و دیار است
 نشه مردم و معارفند و آنکه نیایان کنند که ایشان در تنگی معین و یارند و در وقت ضرورت
 در انظار سرانند باید بر عرض او گریست و خندید زیرا آنکه هر جایی خنده دارد و هم جا گریست
 پس از همه آنچه بیان کردیم هیچ اوضاعی ظاهر شد که دین اگر چه باطل و خستس ادیوان
 بود و باشد بجهت آن در درکن رکین یعنی اعتقاد بصلح و ایمان بثواب و عقاب

و بسبب سازان اصول سسته که ودایع دنیا و کیشهاست از طریقۀ ما و دین یعنی
بخیرها بهترست در عالم مدنیت و هیئت اجتماعی و انشطام امور معاملات بلکه در جمیع
اجتماعات انسانیة و در همه ترقیات بشریة درین دارونیا -

و چون نظام عالم بر پنج حکمت گذاشته شده است و نظام عالم انسانی جزر نظام
کلی است از آنست که هر وقت این خلل اندازان هیئت اجتماعی یعنی بخیرها
ظهور نمودند نفوس انسانیة بر قلع و قمع آنها بخت گماشته و خداوندان نظام
مدنیت که دین ابوه باشد و از انزال ایشان سببهای بلوغ بکار برودند و مزایج انسان
کبیر بنا بر شعور خدا داد خود که اثر حکمت کلیت است اینها را قبول نکرده چون فضیلت
وقع نموده است - و لهذا این طائفه اگر چه از دیر زمان بدین عالم پانها ده اند
و بعضی از نفوس نمائندار با سبب شوکت بهم حکمت مقاصد دنیة خود ایشانرا در هر وقت
تا یئد نمودند و لکن پایداری و ثبات حاصل نکرده اند و چون ابراهیمی تابستان
در هر زمان که ظهور نموده اند بزودی متفرق و نیست و نابود شده اند -
و نظام حقیقی عالم انسانی یعنی دین متمکن و مستقر شده این بابهای بی نظیر
زائل و معدوم گردیده اند -

و چون معلوم شد که دین مطلقاً مایه نیک بختیهای انسان است پس اگر بر اساس
محکم و پایهای مشرفن گذاشته شده باشد البته آن دین پنج اتم سبب سعادت نامۀ و رفاه
کامله خواهد گردید و بطریق اولی موجب ترقیات، صورتیه و معنویة شده علم مدنیت را
در میان پروران خود خواهد برافراخت بلکه مدینین را بتامی کمالات عقلیة و نفسیة
فائز خواهد گردانید و ایشان را به نیک بختی دو جهان خواهد رسانید -

و اگر غم نمایم و در ادیان بیخ دینی را نخواهیم دید که بر اساس حکم متقن نهاده شده باشد
 مانند دین اسلام - زیرا آنکه عروج امم بر مدار کمالات و صعود شعوب بر مدار کمالات
 و در تقابل قبائل بر مرقای فضائل و اطلاع بطوائف انسانها بر دقائق حقائق و اتصالیات
 آنها سعادت تامه حقیقیه را در دین و آخرت موقوف است بر امور می چند -
 اول آنکه باید لوح عقول امم و قبائل از کدورات خرافات و وزنگهای عقاید باطله
 و هیمنه پاک بوده باشند زیرا آنکه عقیده خرافیه حجاب است کثیف که علی الدوام حائل می شود
 در میان صاحب آن عقیده و میان سقیقت و واقع و او را باز میسازد از کشف
 نفس الامر بلکه چون خرافه را قبول کرد عقل او را وقوف حاصل شد و از حرکت
 فکریه سر باز زد پس آزان حل مثل بر مثل کرده جمیع خرافات و او با هم را
 قبول خواهد نمود و این موجب آن می شود که از کمالات حقه دور افتد و حقائق
 اکوان بر او پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که جمیع عمر خود را با دوام و وحشت
 و دهرت و خوف و بیم بگذراند و از حرکت طیور و جنبش پها هم در لرزه افتد و
 از هیبوب ریح و آواز رعد و درخشیدن برق مضطرب گردد و بواسطه تطییرات
 و مقتضات از غالب اسباب سعادت خود باز ماند و هر حیل باز و ستار و دجال را
 کردن بند - و کدام شقا و بدبختی و سوء عیش ازین گونه زنده گی بدتر خواهد بود
 - و دین اسلام اول رکن او نیست که عقول را بصیقل توجیه و تنزیه از
 زنگ خرافات و کدر او با هم و آلابش و هیمنیات پاک سازد و نخستین تعلیم او این است
 که انسان را نشاید که انسان دیگر و یا یکی از جمادات علویه و سفلیه را خالق و معترف
 و قاهر و معطل و ماضی و معترف و بذل و شافی و مهملک بدانند و یا که اعتقاد کنند که مبدأ

اول بلباس بشری براسه اصلاح و یا افشا و ظهور نموده است و یا خواهد نمود
 و یا آنکه آن ذات منزّه بجهت بعضی از مصالح در کسوت انسانیّت چه بسیار
 آلام و اسقام را متحمل گردیده است و غیر ازینها از ان خرافاتی که هر یک با نفوذ
 برای کوری عقل کافست - و غالب ادیان موجوده ازین ادیان و خرافات
 خالی نیست اینک دیانت نصرانیّه و دیانت برهما و دیانت زردشت -
 دوم آنکه نفوس آنها باید متصف بوده باشد به نهایت شرافت یعنی هر واحد
 از ائمه خود را بغیر از رتبه نبوت که رتبه اہمیت الہیہ سزاوار و لائق جمیع باہیا
 و رتبه های افراد انسانیہ بدانند و در خود نقص و انحطاط و عدم قابلیت تصور
 - و چون نفوس خلق بدین صفت متصف باشند هر یکی با دیگری در میدان
 و اسع فضائل مسابقت نموده و دستخصال کمالات در صد مجارات و مبارات
 خواهد بر آمد و در نیل عز و شرف و اقتنای رتب عالیہ و ینویہ کوتاہی نخواهد ورزید
 - و اگر بعضی از نفوس را چنان اعتقاد شود که آنها خلقت و فطرہ از دیگران در
 شرافت کمترند در رتبه ایشان از نفوس سائرین پست است البتہ در رتبت آنها
 نقص و در حرکت ایشان فتور و در اراکشان ضعف حاصل خواهد شد و
 از بسیاری از کمالات و رتب عالیہ و سعادات و ینویہ محروم مانده درہ ازل
 بصیرہ سے جو لان خواهند نمود - و دین اسلام در ہای شرافت را برومی
 نفوس کشودہ حق ہر نفس را در ہر فضیلت و کمالی اثبات میکند و امتیاز شرافت
 جنیّت و صغیّت را از میانہ بر میدارد و مرتبت افراد انسانیہ را فقط بر کمال
 عقلی و نفسی قرار میدہد - و کم دینی یافت می شود کہ این مرتبت در دہودہ باشد

ملاحظه کن که چگونه دین بر چهار انسان را بر چهار قسم کرده یکی بر همین دو دیگری چترمی
 و سیمی و شیش و چهارمی شود و اول درجه شرافت را فطره از برای بر همین دو آید
 پس از آن از برای چترمی و قسم چهارم را در جمیع مزایای انسانیت از همه است
 شمرده است - و این یکی از اعظم اسباب شمرده می شود از برای عدم ترقی
 مستدینین بدین دین و در علوم و معارف و صنایع چنانچه شاید و باید و حال آنکه
 اقدام اُمم میباشند - و دیانت عیسویه بر حسب انجیل شرافت را از برای
 جنس بنی اسرائیل اثبات کرده غیر آن جنس را با سامی عطفه ذکر میکند -
 و پیروان آن دین اگر چه ازین حکم سر باز زده امتیاز جنسیت را بر داشته اند
 و لکن صنف قتیبهها را آنقدر شرافت دادند که نیز موجب خست سائر نفوس گردید
 زیرا آنکه قبول ایمان و مغفرت از نوب ما در تحت قدرت آنها قرار دادند و گفتند
 نفوس دیگران را اگر چه با علی درجه کمال رسیده باشد آنقدرت طغیت که
 عرض ذنوب خود را بدرگاه الهی کرده طلب مغفرت نماید بلکه باید این امر بواسطه
 قتیبهها صورت پذیرد و همچنین گفتند قبول ایمان در نزد خداوند تعالی موقوف
 بر قبول قتیس است - و این حکم خست بخش نفوس را از انجیل اخذ نمودند
 چونکه در نوشته شده است (هر چه شما در زمین بگشایید در آسمان ها گشاده
 می شود و هر چه شما در زمین بپنجدید در آسمانها بسته می شود) - و تا زمانیکه این
 عقیده خست بخش نفوس در امت نصرانیة بلاد فرنگ شکون و پایدار بود هیچ گونه
 ترقیات از جهانی آن امت حاصل نشد (کیفر) رئیس پرتستان که این
 حکم را برخلاف انجیل رفع نموده است بسلیمان اقتدا کرده است -

سیم آنکه باید آحاد هر امتی از اُمم عقائد خود را که اول نقشه الواح عقول است
 بر برایین ممتقنه و اوله محکمه موسس سازند و از اتباع ظنون در عقائد دوری
 گزینند و بجز تقلید آباء و اجداد و عیشیقن قانع نشوند - زیرا آنکه اگر انسان بجهت
 و دلیل با سوری اعتقاد کند و اتباع ظنون را پیش خود سازد و بتقدیر و سوری
 آباء خود رسند شود عقل او لامحاله از حیرات فکریه باز ایستد و اندک اندک ببلای
 و ظلمات و غلبه نماید تا آنکه خرد او بالمره عاقل و از ادراک خبر و شتر خود عاجز
 ماند و تسلط و بدبختی از هر طرف او را فرا گیرد - تعجب شما (گیزو) و ز بر فرشت که
 تاریخ (سید بلزاسیون) یعنی مدینت اُمم افرنجیه را نوشته است میگوید یکی
 از اعظم اسباب تمدن یوروپ این بود که مخالفه ظهور کرده گفتند اگر چه
 دیانت ادیان ت عبس و پو است ولی ما را میرسد که برایین اصول عقائد خود را
 جویا بشویم و جماعت قسبها اهازش نمیدانند و میگفتند که مبنای دین بر تقلید است
 و چون آنظرفه فوت گرفته افکار ایشان فشر گردید عقول از حالت بلادت
 و غباوت بر آمده در حرکت و جولان آمد و در استحصال اسباب مدینت که شکر
 - دین اسلام آن یگانه دین است که دم اعتقاد ببلادلیل و اتباع ظنون را
 میکند و سرزنش پروری از روی کور پرا میناهد و مطالبه برهان را در امور
 مبتدیین نشان میدهد و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادات و اناج
 خرد و مینش می شمارد و ضلالت را بی عقل و عدم بصیرت نسبت میدهد و از برای
 هر یک از اصول عقائد بسنجی که عموم را سودمند اند اقامه حجت چنانچه بگناید
 احکام ما با حکم و فو امد آنها ذکر کند (بقران شریف رجوع شود) - و هیچ دینی

که این فضیلت در دودوده باشد و چنان گمان میکنم که غیر مسلمین نیز برین مرتبت اعتراف خواهند کرد. و مخفی نماند که اصل دیانت عیسویه که عبارت از تثلیث بوده باشد جمیع نصاری برین معترفند که بعقل فهمیدن آن ممکن نیست (یعنی باید از عقل درگذشت تا آن را فهمید) و اما اصول دیانت برهماهر کس را ظاهر است که غالب آنها مخالف عقل صریح است چه اصحاب آن دین برین امر اعتراف کنند و یا نکنند -

چهارم آنکه باید در هر امتی از ائمه جماعتی اهل الدوام بتعلیم سائرین مشغول بوده باشند و در تحلیله عقول آنها بمعارف حقه کوتاهی نوزند و در تعلیم طرُق سعادت تقصیر ننمایند و گرویس دیگر همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بکوشند و اوصاف فاضله را بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رذیله را توضیح و مساوی مضار آنها را تبیین کنند و از امر معروف و نهی از منکر غافل نشوند زیرا آنکه بالبداهه جمیع معلومات انسان کتب است و اگر او را معلمی نباشد از عقل خود بهره نماند و فائده نماند و نخواهد گرفت و چون حیوانات درین عالم زیست نخواهند نمود و از سعادت و ازین محروم مانده ازین دنیا خواهد رفت پس معلم واجب شد و شهادت و خواستهای نفس احدی و اندازه نماند و اگر معادل و معوضی آن شهادت را نباشد لامحالستلزم تعدیات و اجمافات خواهد گردید و صاحب آن خواستهای سلب راحت و امنیت دیگران را خواهد نمود بلکه خود را هم در آتش شهادت خویشتن سوخته در نهایت شقا بد را الشقا خواهد رفت پس امر معروف و نهی از منکر و معادل اخلاقی لازم شد. و دین اسلام اعظم فروض و واجبات آن این دو امر است

البقران شریف رجوع نشود) و در سایر ادیان آنقدر اهتمامی درین دو امر نشده
 و چون ارکان دینت اسلامیّه بسیارست و میان فائده هر یک در دینت و ترح
 بودن هر واحد از آنها سبب سعادت تامّه موجب آن می شود که از موضوع
 کلام خارج شوم لهذا بر خود واجب دانستم که رساله گئی با نفرا و ما درین امر
 وضع نمایم و در آن بیان کنم که آن مدینه فاضله تکیه حکما بارزوی آن جان سپردند
 هرگز انسان را دست یاب نخواهد شد مگر بدینت اسلامیّه - اگر کسی بگوید چون دینت
 اسلامیّه چنین است پس چرا مسلمانان بدین حالت مخزنه میباشند - جواب بگویم
 چون مسلمان بودند بوند چنانچه بودند و عالم هم بفضیل آنها شهادت میدید و اما
 الآن پس بدین قول شریف الکفا خاتم کردن الله کالغیر ما بقوم حتی یغیروا دینا
 بانفسهم) - انیت مجمل آنچه میخواستم بیان کنم در مضار و مفاسد طریقچه در دینت
 رعیت اجتماعیّه و منافع ادیان و اسلام -

اتم جمال الدین حسینی

فرہنگ لغات ریوچریہ

باب الالف

کیفیت

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
قطار	حصہ	ادھین	پہنچانے والے	ارضیات	جمع ارضیاں	ضمحلال	مضمحل کرنے کے لئے
زلزلہ	قدیم	ازلی	قدیم	افراد	ایک ایک	اعضاء	جمع اعضا
اجمال	مختصر کرنا	استماع	جمع تالین	انامہ	کھڑا کرنا	ابطال	جھٹلانا
انجاب	بہتر کرنا	اشتداد	سختی کرنا	النظام	چتر ہونا	انفصال	جدائی
اختصاص	خصوصیت	ارن	بند رہنا	انق	بلند سی	ازناہ	کلی
آثار	سیرے	آمال	استعمال	حاصل کرنا	الکناہ	کسی چیز پر حقیقت پڑنا	دنا تارنے
انفان	مضبوط کرنا	احکام	مضبوط کرنا	اسطوار	باران ہانی	اسم	بہرا
اشمام	سُسننا	اسلاف	گذشتگان	اعراض	منہ پھینکا	انیتہ	عورہ و درخت
بازنہ	جمع زمانہ	آگندہ	جمع مکان	انشاء	لکھنا، بیدار کرنا	العباد	باد و درخت
اصحاح	بہتر کرنا	اوضاع	چال	آمم	گروہ	اجبال	جمع جبل
بالا لائین	ہمیشہ	آثار	نشانی	اسامی	نام	ابان	ایک لڑوہ
اصنام	مٹانا	آحاد	ایک ایک	آدیان	جمع دین	اساس	بناو
اوسع	کشاہتر	آئم	پورا	انفکاک	جد ہونا	استحکاک	بڑا سی جانا
استسکا	عزیز	انعام	چار پارہ	الآم	سرخ ہونا	استفام	بیماری
استود	شہر جمع	انخطاط	کمی	احتی	بنا سقنا	الیق	بڑا لائق
اموال	جمع مال	اصناف	قسم قسم	اقبال	وجہ کا دیکھنا	ایشان	آنا۔ لانا
انکلاف	مٹانا	انفعال	شہر مٹنا	انجاب	بیکار ہونا	انقباض	میانہ رو

جو آدمی سے بہت مشابہ ہوتا ہے اور اسکی دم نہیں ہوتی۔
 یہ ایک جبل در میان ایران دنا تارنے۔

یہ آدمیوں کا جاہک، قرن یعنی ابرس کے اندر

معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
ان کلمتے جمع رنگ	ابواب	دروازہ	انزوا	گوشہ نشینی	آدوار	جمع دور نشا
نت عدد چاہنا	اجتماع منزلی	اجتماع مد	اجتماع مد	اجتماع مد	اصول	قواعد سے
ب اختیار کرنا	افتراس	پہارنا	افتراس	دھوکا دینا	اباحت	اجرام حلال کو ایک فرقہ پر جسے نزدیک سب درست ہے۔
ب شریک کرنا	ازالہ	دور کرنا	اشاعت	غائب کرنا	اجتناب	بہتر کرنا
ب خص کرنا	استکشاف	کشف کرنا	آزار	حج راک	آدائی	کینہ
د ایک ایک	اجس اشان	کم قیمت	ابار	انکار کرنا	انکار گشتی	ایک ایرتھا یا بادشاہت
د یونان کا ایک	ایکونین	ایکونین	ادغام ہونا	ذفرہ جمع کرنا	انقباب	سرخ ہونا
غیر	ارتقا	اوپر جانا	آکلیں	کمانیز سے	الکب	ایک بھادو کا نام ہے
و جمع کہتے ہیں	اکتاف	اطراف	الموت	ایک منہ پر	الواج	تختہ ہونا
جمع ارض ہے	اوبکس	چند بدھ	اعادہ	دوہرانہ	را حیار	زفرہ کرنا
بانی	اودام	جمع ہم گنا	اعراض	جمع عرض	اجتماعین	جمع اجتماعی
ن مثل اجتماع	انواب	جمع ضرب	انفراض	کٹنا	انفیا	بہتر کرنا
ر غور ہونا	اجہات	زبردستی	آہوار	غور ہونا	آودیہ	درتہ
س منتصف ہونا	اعوان	جمع مین	آدوات	آلات	احقاقی	حق کرنا
ا الزام دینا	افراز	آلات	ازومہ	جز۔ اصل	اعلام	نشان ہونا
سائب	اسرار	جمع سرسید	اوضع	ظاہر ترین	اکوان	جمع کون ہونا
د فساد کرنا	الغداد	علی غلغلا	اقتضار	چھٹا	آودہ	جمع دلیل
ن اقر کرنا	باب بای فارسی					
کشدگی	سبب	کشانہ	بزرہ	نعم۔ بیج	بزرور	جمع بزرگ

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
بسیط	جمع بسیط	بوجث	جمع جاث	برزخ	دو طرفہ کو دریا کی حصہ کو کہتے ہیں	بقعہ	زمین
بجبرہ	جھیل	باطنیہ	گروہ پتھر یا پتھر	بادیہ	جنگل	بلاد	جمع بلدہ پتھر
بارود	سرد	پارلمان	مجلسِ برائیت کرتے ہیں	بہضہ	سفیدی	لہجہ	دور مسافت
پہاڑی	ظاہری	بروزہ	ظاہر	بریت الاحزانہ	غم کا گہر	بہائم	چارپایہ
بگھار	دیری	بشعہ	بد - بر	بلاد	جمع بلا	بغیہ	خونگوش
بلادت	بیوقوفی	بسطت	کشاہک	پسات	دیری	بالی	پتھر پتھر ایسی غلطی
بالیہ	بغیر کھوکھا	بکبکہ	کودن - پورن	پیاچو	پہاڑان پنبہ	بیلوان پنبہ	جھڑتی تعلیم کرنا
بوادى	جمع بادِ جنگل	براہین	جمع برائیاں	بصیرت	بنیائی عقل		
باب الماء							
تھا آف	محبت - جانا	ترکب	پنا	نمکون	ہونا	شرح	راج ہونا
تھام	پورا	تثالی	پے دے پے پل	تبدل	بدلتا	تغذیہ	کھانا
تسک	لینا	تجادب	کھینچنا	تخلیل کیا	کے کا سے کل کرنا	تفاعل	مذا فاعل بنا
تسائون	سبقت لینا	تسدید	دلچسپی	تسائگ	پکڑنا	تقبم	سجھانا
تتکلیل	صورت بنا	تتعقل	درافت کرنا	تتیا تر	تھاٹک لانا	تتبعین	بیان کرنا
تتذیر	روشن کرنا	تتعدیل	برابر کرنا	تتغاشی	اعضا کا جذبہ	تتقیات	جمع ترقی
تتفرقا	نفرت کرنا	تتہذیب	آراستگی	تتزمین	زینت کرنا	تتذوب	مکھ کرنا
تتقیم	برابر کرنا	تتعلق لکھی	کڑے کا سبیل	تتہاؤن	سستی	تتقیح	برائی کرنا
تتشی	علامت کرنا	تتثاثر	مٹا کر ہونا	تتقبض	مستہک کرنا	تتویج	سر زلف کرنا
تتعدیات	ظلم کرنا	تتبعثر	ایٹائی	تتقتضی	عیش کرنا	تتسولات	زینت کرنا

کیسیب
اور اس کے
عالم کا نام
وہ مسلمان
ہاں جانتے
تہ اندازہ

سینہ
کہ آخر زمانہ
ظاہر ہوئی وہ
خون کیا اور
سیدھی محمد
بہ معاملہ
ظہر میں
سر زینت
بیاز ہے

یہ لفظ

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	کیفیت
تشریح	آرستگی	میلیس	مکاری	تعلیم طلب	تعلیم	ترویج	مکاری	کیفیت
نروج	رواج	تشریح	حرکت و بنا	شکست	شکستین	تطاول	در ازای علم	
میرتگریم	جراحت	تقلید	پرسه	تالیف	جمع کلمه	تکون	بیشنا	یونان بین بنا
تبارک	تبارک	تتمع	تتمع	تتمع	تتمع	تتمع	تتمع	تتمع
تقیف	تقیف	تقیف	تقیف	تقیف	تقیف	تقیف	تقیف	تقیف
تفرق	تفرق	تفرق	تفرق	تفرق	تفرق	تفرق	تفرق	تفرق
تهدی	تهدی	تهدی	تهدی	تهدی	تهدی	تهدی	تهدی	تهدی
تقات	تقات	تقات	تقات	تقات	تقات	تقات	تقات	تقات
باب الثاء								
ثبات	ثبات	ثبات	ثبات	ثبات	ثبات	ثبات	ثبات	ثبات
ثورت	ثورت	ثورت	ثورت	ثورت	ثورت	ثورت	ثورت	ثورت
باب الجیم								
جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات
جوارح	جوارح	جوارح	جوارح	جوارح	جوارح	جوارح	جوارح	جوارح
جزم	جزم	جزم	جزم	جزم	جزم	جزم	جزم	جزم
جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات	جسایات
جهمینغ	جهمینغ	جهمینغ	جهمینغ	جهمینغ	جهمینغ	جهمینغ	جهمینغ	جهمینغ
جذب	جذب	جذب	جذب	جذب	جذب	جذب	جذب	جذب
باب الحاء								
حسب	حسب	حسب	حسب	حسب	حسب	حسب	حسب	حسب

جز

یونان بین بنا

تتمع

تتمع

تتمع

جسایات

جوارح

حسب

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
حرارت	گرمی	حی	زنده هونا	انظ	حار	انظ	گرم
حقایق	حالات	حامی	مددگار	حفظ	رہنمائی	حفظ	دود
حیثیات	جمع حیثیت	حش	اٹھانا کرنا	حکومت	حکومت	حکومت	حکومت
حقوقہ	مراقبہ	حکومت	حکومت	حرف	پیشہ کا	حفظ	حفظ
حکومت	حکومت	جلال	قہر مہدی	حکومت	حکومت	حکومت	حکومت
حذر	درمیز	حایل	ہر دو گنا	حکومت	حکومت	حکومت	حکومت
حقیرہ	ہلکی	حکم	جمع حکمت	حکومت	حکومت	حکومت	حکومت
باب الحشاء							
خمشہ	پانچ	خاص	خاص	خمشہ	خمشہ	خمشہ	خمشہ
خط	خط	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر
خلل	برای	سیدہ	کینڈ	خلل	خلل	خلل	خلل
خدر	مکر	خدر	دوستی	خدر	خدر	خدر	خدر
خرف	نکر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر	خبر
باب الدال							
دہنور	دہنور	درون	درون	درون	درون	درون	درون
دوای	دوای	دوای	دوای	دوای	دوای	دوای	دوای
دوای	دوای	دوای	دوای	دوای	دوای	دوای	دوای

کے اوں حکومت کرنا
 رعایا یا بادشاہ یا
 شہزادہ حکومت کو
 حالہ کی حکومت
 کہیں اسے جو
 رس و حکومت
 حاکم کو خواہ

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
مادر	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن	جمع دم زن

باب الذال

رابع	ظاهر	داسب	طنز والا	دوبغیر طیس	ایک برنانکا	ذابل	عفت کزوال
ب	بہترے	ڈار	حقارت	ذیجھ	جبرای	دنوب	گناہ

باب الراء

رابع	چہارم	رہ	بہیڑا	رہجانباب	نادرہ رکھنا	رائق	عینہ
رموز	اشارہ دکنا	رکن	کینسرن	رگین	ناب	ردا ابط	جمع رالط
یہ	کورک	واردع	شیخ کزوال	زردائل	جمع زدیل	رمانیت	پشمالی
ردید	بڑا کینہ	رنج	بلنکنا	رعایا	جمع رعیت	رزایا	مہینبا
ریح	عطار	رمز	اشارہ	ریخت	کوچ	رودین	نام نوم
رسو	ایک حکم ہوتا	رب علیہ	مدہ تہ	.	.	.	پنے تہین

باب الزاء

زنج	ایک گڑھ	زاجر	منج کزوال	زاویہ	گوش	ردا ابط	جمع راد
زعم	گمان	زبانہ	مرفا ہونج	زعم	ریس دوئل	زخرف	بدالمن

باب الساین

سود	عظمت	سفلہ	پالینا	سماخت	عقل کی برک	سموات	آسمان
سلیات	سفلہ	سجیربا	سنین	سین	ساہا	سمن	سرتائیں
سخت	سجیہ	ساین	ساکندرا	سلوک	چلن	سجایا	جمع سجیہ
سکن	ایک حکم ہوتا	سجیہ	سخت	سراق	دروہا	سلطہ	توت جو

سین
ایک ملک ہر صوبہ
میں جزیرہ نام
میں ہے
توت جو

معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ
سپهرات	آسانی	سکاسل	سجیرین	سوجین	سکاسل	سجیرین	سکاسل
سنگ	پهلو چیلدا	سخره	منجوان	سورت	سخت	سخت	سخت
سحق	سپینا	ساند	پانین	سین	سخت	سخت	سخت

باب الشای

سندرم	عالمیله	شاعر	وانا	شاین	نام پیکار	شعبه	جبلدانا
سفاق	انقلاب	شیرع	ظاہر کرنا	شینه	برای	شعبه	عصک
شربت	بخلق	شاقه	رشوار	شور	فساد	شایب	لگادیل
شامت	شومی	شامین	پشینه والا	شرو	جس	شست	کنان کاشا

باب الصاد

صنار	بهرست	صلبه	صفت	صنور	جمع صوت	صفت	صنم
صحره	ظاہر	صنور	بند	صدد	سراغ پنه	صیان	جمع صوت
صده	راست	صراط	راه	صوانع	عبادگاہ	صیات	بجنا
صباک	بزرگ نوم	صیقل	صاف کرنا	صنفت	منسوب	صفت	

باب الضاد

ضورت	ضوری	ضلال	گمراهی	ضاریه	دزنده	ضارب	ضرب
صفت	نا توان	صبر	صبر	ضالک	گمراهی	ضرب	ضرب

باب الطاء

طبع	طبیعت	طبعین	طبیعی	طبع	طبیعی	طبع	طبع
طعم	ذائقه	طرق	طرق	طعم	طعم	طعم	طعم

کفایت

بدرستی
اعتقاد

کفیت

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
لین	پسینا	طہا	طہا	طہا	طہا	طہا	طہا
یور	پرنڈا						
ابرہ	طاهر						

باب العین

ت	سبب	علوید	ضد سفید	عناصر	برخ غنجر	عروج	بلندی
سفر	پرنڈ خور	عقاب	گدہ	مغورہ	دندہ	نگو	بلندی
دوت	بندگی	حاطل	بیکار	عالیہ	عین	عمار	کھنڈا
رد	جمع عہد	عمود	اور لٹھیا لٹھیا	عقیبات	کھارٹی	عرات	انجام
رم	عام ہونا	عاکر	شکرہ	عجب	عزیز	عات غایہ	اورد
مستند	عالم پاک	عکرت	مکوی	عین	بیادہ	منظمی	ٹرا
م	پڑی	عینہ	طائفہ تبید	عالیہ	بلند	عدمین	ایک کردہ بن جو کہتے ہیں کسب انتیاراتہ کچھ نہیں ہیں۔

باب العین

بل	نادان	غیر تائیس	بے نہایت	عنی	نزوت	غیر آئینہ	غیر اینہ
	ظلم سو فانی	غائب	زور	عاصبتہ	غضب کرنیوالا	غفل	طوق آہنی جو گردن میں پڑتا ہے
بق	غیر مستند	غیر برابر	غفل	سبل	سلاوت	عشر	سبل کلاٹ
ان	امیر شش	عبارت	میر تونے				

باب الفاعل

سوم	بے شور	سورجیا	منازع الا	عضا	بزرگی	خنا	عاصبتہ
ل	فوضا گل	فوضا گل	بج فضیلت	فوقیہ	سبب	فوقیہ	سستی

اصنیہ سبب
سستی

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
فنا کین	دوہر کے ساتھ سب کو خراب بنانا	فصل و عباد	و عرس کے جدا کرنا	فرض حال	مشکل کو مٹانا	فطر شدہ	طہیت و اتانہ
فراہنسیں	زیادہ	فاضلہ	بزرگیوں کا	فندول	زواہد	فیوضات	فیض یا
فضلات	زیادہ	فقدان	ناپید ہونا	فروض	جمع فرض		
باب القاف							
قرن	سورس کے تک کوئی تہا	قطعہ	ایک قطعہ	قواسم	ایک جمع کوئی روکنا	قروبن	جمع قرن
قواس	جینس چکر	قوام	پوری	قطن	کاٹنا	قرا	قبراً
قوی	جمع قوہ	قطن	کاٹنا	قنع	کاٹنا مراد قانع	قنلین	قنل کرنا
قطاع العرق	ہنگ	قطاع	ہلنا	قنات	جمع قاضی	قتل	مار ڈالنا
قصر	محل	قوی	مضبوط	قنیج	بد	قدم تیس	قدم چلید
قرۃ عظمیٰ	ایسی عظیم پروردگار	قتیل العود	کم شمار	قید	جمع قید	قرب و جوار	پہنچائی
قباد	توڑنا	قوالین	تقاعدے	قرن	پہنچاؤ	قباسرہ	پہنچاؤ
قائم حق	سیدھی نظر کئے ہیں	قریب	گالوں	قذر	پیدہ نہا پاک	قباہل	جمع قید کرنا
قلاہ	کاٹنا کٹنا	قنیس	بادری	قناع	قناع کپڑا		
باب الکان							
کو الیب	جمع کوکب ستارہ	کلبجا	منسوب بکلب	کرور	گذشتن	کستپال	نام کرکری
کبد	جلد	کشت بلی	ایک نشانہ موم	کاشف	کہوٹنے والا	کذب	دروغ چھوٹ
کاسرہ	توڑنا	کتاب	جمع کلب کئی	کسون	پوشیدگی	کبج	بازر کھانا
کشف	ظاہر کرنا	کلیتہ	سکاب	کنایہ	اشارہ	کانفا	پورا
کافت	برنج	کلبین	میسر کونست	کاسب	کہوتا	گرد کوہ	اور وہاں ایک کھوکھ اور ایک مقام

ایک مورخ تہا فرانسوی
جس نے تاریخ شرق کئی

اوراد سے طریقہ فرد
جو ہی کو قبول کیا اور وہاں
دو شراک کو رواج دیا

اور وہاں ایک کھوکھ
اور ایک مقام

لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی
منقار	چو چوچ	مخلاب	چو چوچ	مسسه	گهولندا	سُج	سفر گد
مبج	سفر کا اخص	مکسکوب	خرودین	برشم	نقش برجا	مبادی	شروع
مطالبین	خدا پرست	مزایا	افزونی	متلبس	ہم لباس	مطابق	برابر ہونے
محبتہ	ارڈالینا	مل	جمع	مراستہ	صلح کرنا	مواذعت	صلح کشی
مستحیل	محال	درضا	جامعہ	مہارت	ہم سہی کرنا	مہارت	ہم سہی کرنا
مانگ	خمیس ترین قوم ہندوستان	مشاعر	شعور	منصہ	چوکی	مجادلہ	باہم لڑائی
مدار	بجای دور	مسکت	تھا جی	مکارم اخلاقی	اخلاقی نیک	مدخر	ذخیرہ
معاشرت	معاشر	منسلت	سلیکے پل	مرارت	مجھی کرنا	مقدم	سبق کرنا
مسالی	بلندی	ملاذ	لذتین	مشہات	خوابش کنی	مشاع	خامشاع
مخط	بزرگی	معاذین	روکنے والا	مرترع	برک شہو	مردک	ایک شخص جسے ایران میں
مقتطیس	آہن ربا	یلون	دہ لک	نتین	مضبوط	مدسوزا	پچی اور جوبلا
مخضب	ہندی گانا	مخارپ	موقوف بہ	مورق بہ	جکے اوپر اعما	مدن	واشواک فارو
مخال	جای محل	مخاکم	مکھہ	مدین	جیل ساز	متقرر	دہ لڑائی جو سکا
مخارج مرانی	سیدھیان	باب	التعاون			ثابت	سطس راہب
نزالت	گیندین	ہنب	لوٹنا		بٹنا	نخل	بر پکایا
شکایفیا	موجہ نشین	نیل	مقعدو				
			باب	الواو			
ورار	سیدھی	وہن	ضف سستی	ووج	ورد	وردیہ	آرکس
وقاحت	بے شرمی	وحتور	پیغفر	وکتیر			آخر الزمان اور
							فران وکی ہفتا
							بہت ہیں۔

ایک شخص جسے ایران میں
پچی اور جوبلا
واشواک فارو
دہ لڑائی جو سکا
سطس راہب
بر پکایا

آرکس
آخر الزمان اور
فران وکی ہفتا
بہت ہیں۔

کیفیت	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ	معنی	لفظ
				باب الہاء				
	گرایا	ہم	اسطح بوحہ	وہکذا الی غیر النہایت	ویسی ہی	ہم جبراً	انتظام	بت عجباً
	بواجبتاً	بوجہب یاج	بیرتی کرنا	یک طرفہ
				باب الیا				
	یوم یام ایک قوم جن سودا فروش تھے اور یہ قدین پست ہو سکتے ہیں اور بد صورت مثل بندر کے							
	ی		یا		یہ			

